



سلسله مباحث مهدویت

امامت و غیبت

علی اصغر رضوانی



وَلَا تَحْزَنْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



انتشارات مسجد مقدس جمکران

■ نام کتاب:	امامت و غیبت □
■ مؤلف:	علی اصغر رضوانی □
■ صفحه آرا:	امیر سعید سعیدی □
■ ناشر:	انتشارات مسجد مقدس جمکران □
■ تاریخ نشر:	تابستان ۱۳۸۵ □
■ نوبت چاپ:	اول □
■ چاپ:	سرور □
■ تیراژ:	۳۰۰۰ جلد □
■ قیمت:	۳۵۰ تومان □
■ شابک:	۹۶۴ - ۹۷۳ - ۰۱۹ - ۲ □

■ مرکز پخش:	انتشارات مسجد مقدس جمکران □
■ فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران	□
■ تلفن و نمابر:	۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ □
■ قم - صندوق پستی:	۶۱۷ □

«حق چاپ مخصوص ناشر است»

امامت و غیبت

تألیف: علی اصغر رضوانی

فهرست مطالب

۷	مقدمه ناشر
۹	پیشگفتار
۱۰	گواهی بر غیبت
۱۰	۱- گواهی رسول خدا ﷺ
۱۰	۲- گواهی امیرالمؤمنین ﷺ
۱۰	۳- گواهی امام حسن ﷺ
۱۱	۴- گواهی امام حسین ﷺ
۱۱	۵- گواهی امام زین العابدین ﷺ
۱۱	۶- گواهی امام باقر ﷺ
۱۲	۷- گواهی امام صادق ﷺ
۱۳	۸- گواهی امام کاظم ﷺ
۱۳	۹- گواهی امام رضا ﷺ
۱۳	۱۰- گواهی امام جواد ﷺ
۱۴	۱۱- گواهی امام هادی ﷺ
۱۴	۱۲- گواهی امام عسکری ﷺ
۱۵	۱۳- گواهی امام زمان ﷺ
۱۶	تعریف امامت
۱۶	۱- تعریف کلامی
۱۷	۲- تعریف فلسفی - عرفانی
۱۸	جمع بین دو تعریف
۲۰	ادله وجوب و ضرورت امامت
۲۰	بررسی مشکل غیبت امام
۲۰	۱- اشکال غیبت مطابق تعریف متکلمین
۲۲	۲- اشکال غیبت امام مطابق تعریفی دیگر
۲۳	امامت و هدایت و ولایت یاظنی

۲۴	مقدمه اول:
۲۵	مقدمه دوم:
۲۶	ماهیت ولایت باطنی
۲۸	امام حامل ولایت است
۲۹	آدله ولایت و هدایت باطنی
۲۹	الف - دلیل عقلی
۳۰	ب) دلیل نقلی
۳۳	فلسفه غیبت
۳۶	مقدمه اول: غلبه اسلام بر سایر ادیان
۳۹	مقدمه دوم: تغییر مصالح به تغییر حالات
۴۱	مقدمه سوم: تکامل و پیشرفت بشر
۴۱	مقدمه چهارم: ضرورت رهبری
۴۲	مقدمه پنجم: دوازده امام
۴۳	نکاتی درباره احادیث دوازده خلیفه
۴۴	مقدمه ششم: ضرورت وجود حجت در روی زمین
۴۵	مقدمه هفتم: خوف از قتل
۴۸	مقدمه هشتم: بیعت نکردن امام زمان (ع) با حاکمان
۴۹	مقدمه نهم: انواع هدایت

طول عمر حضرت مهدی (ع)

۵۶	تحقیق مسأله
۵۶	۱ - عموم قدرت خداوند
۵۷	۲ - اعجاز
۵۹	۳ - امکان علمی
۶۶	۴ - امکان عملی
۶۷	عمرهای طولانی در امت‌های پیشین
۷۳	عوامل طول عمر
۷۳	۵ - امکان فلسفی (منطقی)
۷۷	سلسله کتب چاپ شده از مؤلف پیرامون مهدویت
۷۸	فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

مقدمه ناشر

در عصر کنونی که دشمنان بشریت، افکار و عقاید انحرافی را در جامعه جهانی ترویج می‌کنند و منجی موعود واقعی را برای حیات و قدرت پوشالی و کاخ عنکبوتی خود خطرناک می‌دانند، درصدد ایجاد انحراف فرهنگی برآمده‌اند و با پوچ‌گرایی، جامعه بشری و اخلاق و رفتار نیکو را مورد تعرض قرار داده‌اند، برآن شدیم تا حقیقت مهدویت را با سلسله مباحث مختصر منجی موعود برای مشتاقان علم و فضیلت عرضه نماییم.

امید است مورد توجه حضرت حق جل و علا قرار گیرد.

مدیر مسؤول انتشارات
مسجد مقدس جمکران
حسین احمدی

پیشگفتار

مسأله امامت یکی از مسائل مهم کلامی نزد شیعه به حساب می‌آید و اساس هر خلافتی از اختلافات در امامی است که اطاعتش واجب شمرده شده است و بقیه اختلافات همه به این مسأله باز می‌گردد. شیعه دوازده امامی از مهم‌ترین فرقه‌های شیعی بلکه تنها فرقه اساسی موجود در عالم معاصر به حساب می‌آید. این فرقه در ایمان و اعتقادش به دوازده امام بر نصوصی تکیه کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آنها از جانب خداوند تاکید داشته است و آخر آنها حضرت مهدی علیه السلام است، آنان معتقدند که او زنده بوده و منتظر امر الهی به خروج و ظهور می‌باشد.

سوآلی که گاهی در رابطه با حضرت مهدی علیه السلام مطرح می‌شود این که شیعه دوازده امامی از طرفی برای امامت مقام و ارزشی خاص قائل است، و از طرفی دیگر بر ضرورت وجود امام معصوم از عقل و نقل ادله‌ای اقامه می‌کند و نیز برای امام معصوم وظایف سنگینی از جمله هدایت بشر مقرر کرده است. این تفصیل انسان را گاهی با اشکال مواجه می‌سازد که آیا غیبت امام زمان علیه السلام با وظیفه امام معصوم که شیعه معین کرده منافات ندارد؟ در این بحث درصدد تبیین این موضوع و بررسی اشکال و حل آن می‌باشیم. لکن قبل از هر چیز اشاره‌ای به روایات غیبت می‌کنیم.

گواهی بر غیبت

هر یک از امامان معصوم خبر از غیبت امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان داده‌اند. اینک از هر یک از آنان روایتی نقل می‌کنیم:

۱ - گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «...ثم یغیب عنهم امامهم ویکون له غیبتان، احدهما اطول من الأخری... الحذر الحذر إذا فقد الخامس من ولد السابع من ولدی»؛^۱ «... سپس امام شما از بین شما غائب می‌شود و برای او دو غیبت است که یکی از آن دو از دیگری طولانی‌تر است... مواظب باشید زمانی که پنجمین از اولاد هفتمین از اولاد غائب شود».

۲ - گواهی امیرالمؤمنین علیه السلام

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «ولیبعثن الله رجلاً من ولدی یطالب بدمائنا، ولیغیب عنهم...»؛^۲ «و به طور حتم خداوند مردی از اولاد مرا می‌فرستد تا طلب‌کننده خون بهای ما باشد، و نیز به طور حتم او از بین شما غائب خواهد شد...».

۳ - گواهی امام حسن علیه السلام

از امام حسن علیه السلام نقل شده که فرمود: «التاسع من ولد أخي الحسین، ابن سیدة الإمام، یطیل الله عمره فی غیبه، ثم یمظهره بقدرته فی صورة شاب ذی أربعین سنة، ذلك لیعلم ان الله علی کل شیء قدير»؛^۳ «نهمین از اولاد برادرم

۲. غیبت نعمانی ص ۱۴۰، ح ۱.

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۸۰.

۳. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۵، ح ۲.

حسین، فرزند بهترین کنیزان است. خداوند عمر او را در غیبتش طولانی گرداند، آن‌گاه او را به قدرتش به صورت جوانی چهل ساله ظاهر کند، تا معلوم شود که خدا بر هر کاری قدرت دارد».

۴ - گواهی امام حسین (علیه السلام)

از امام حسین (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «قائم هذه الأمة هو التاسع من ولدي، وهو صاحب الغيبة، وهو الذي يُقسم میراثه وهو حي»؛^۱ «قائم این امت همان نهمین از اولاد من است، و او صاحب غیبت است. او کسی است که در حال زنده بودن اموالش تقسیم می‌گردد».

۵ - گواهی امام زین العابدین (علیه السلام)

از امام سجّاد (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَتَيْنِ: أَحَدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخِرَى... وَأَمَّا الْآخِرَى فَيَطُولُ أَمْدُهَا حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ، فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَصَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَلَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَسَلَّمَ لَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ»؛^۲ «همانا برای قائم از ما دو غیبت است که یکی از آن دو از دیگری طولانی‌تر می‌باشد... و دیگری چندان مدت طولانی شود که بیشتر افراد قائل به امامت او از این امر خارج گردند، و تنها کسانی بر این امر ثابت قدم بمانند که یقینشان قوی و معرفتشان صحیح باشد و در دلشان تنگی از آنچه ما حکم کرده‌ایم نیابند و تسلیم ما اهل بیت باشند».

۶ - گواهی امام باقر (علیه السلام)

صدوق به سندش از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده که در ذیل آیه: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۷، ح ۲. ۲. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۳، ح ۸.

أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ^۱ فرمود: «هذه نزلت في القائم (الامام)، يقول: ان اصبح امامكم غائبا عنكم لاتدرون اين هو، فمن ياتيكم بإمام ظاهر ياتيكم بأخبار السماء والأرض وحلال الله عزوجل وحرامه. ثم قال ﷺ: والله ما جاء تأويل هذه الآية ولا بد أن يجيئ تأويلها»^۲ «این آیه در شأن قائم (امام) نازل شده و می فرماید: اگر امام شما از میان شما غائب شد و ندانستید که کجاست پس چه کسی است که برای شما امام را ظاهر کند تا برای شما خبرهای آسمانی و زمینی آورده و از حلال و حرام خدای عزوجل خبر دهد؟ آن گاه فرمود: به خدا سوگند! هنوز تأویل آیه نرسیده است و به طور حتم تأویل آن خواهد رسید».

۷ - گواهی امام صادق ﷺ

صدوق به سندش از امام صادق ﷺ نقل کرده که فرمود: «من اقرّ بجميع الائمة وجحد المهدي كان كمن اقرّ بجميع الأنبياء وجحد محمداً نبوته. ف قيل له: يا بن رسول الله! فمن المهدي من ولدك؟ قال: الخامس من ولد السابع يغيب عنكم شخصه ولا يحل لكم تسميته»^۳ «هرکس به (امامت) تمام امامان اعتراف کند ولی مهدی را منکر شود به مانند آن است که به جمیع انبیا اقرار کرده ولی نبوت محمد را انکار کرده است. به حضرت عرض شد: ای فرزند رسول خدا! مهدی از اولاد شما کیست؟ فرمود: پنجمین از اولاد هفتمین که شخص او از میان شما غائب خواهد شد و نام بردن او برای شما حلال نخواهد بود».

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۵ - ۳۲۶.

۱. سوره ملک، آیه ۳۰.

۳. کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۳ ح ۱.

۸ - گواهی امام کاظم علیه السلام

صدوق به سندش از یونس بن عبد الرحمن نقل کرده که گفت: بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و به او عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا شما قائم به حق هستید؟ حضرت فرمود: «إنا القائم بالحق، ولكن القائم الذي يطهر الأرض من أعداء الله عز وجل يملأها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدي، له غيبة يطول أمدها...»^۱ «من برپاکننده حق هستم ولی قائمی که زمین را از دشمنان خدای - عزوجل - پاک کند و آن را پر از عدل نماید آنگونه که از جور و ستم پر شده باشد، پنجمین از اولاد من است، برای او غیبتی است که زمان آن طولانی است...».

۹ - گواهی امام رضا علیه السلام

صدوق به سندش از امام رضا علیه السلام نقل کرده که خطاب به دعبل فرمود: «...یا دعبل! الإمام بعدي محمد ابني وبعد محمد ابنه عليّ وبعد عليّ ابنه الحسن وبعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته، المطاع في ظهوره...»^۲ «ای دعبل! امام بعد از من محمد فرزند من است و بعد از محمد فرزند او علی است و بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجت قائم که در غیبتش به انتظار اویند و هنگام ظهورش او را اطاعت کنند...».

۱۰ - گواهی امام جواد علیه السلام

صدوق به سندش از حضرت عبد العظیم حسنی نقل کرده که امام جواد علیه السلام

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۶۱، ح ۵. ۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۱، ح ۵.

به من فرمود علیه السلام: «یا ابا القاسم! إنَّ القائم مَثا هو المهدی الَّذی یجب أن ینتظر فی غیبتہ ویطاع فی ظهوره، وهو الثالث من ولدی...»^۱ «ای ابا القاسم! همانا قائم از ما همان مهدی است که باید در غیبتش انتظار (ظهور) او را داشت و هنگام ظهورش او را اطاعت کرد. و او سومین از اولاد من است...»

۱۱ - گواهی امام هادی علیه السلام

صدوق به سند خود از ابی هاشم داود بن قاسم نقل کرده که گفت: از ابو الحسن صاحب عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: «الخلف من بعدی ابنی الحسن، فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: ولم جعلنی الله فداک؟ فقال: لأنکم لاترون شخصه ولا یحلّ لکم ذکره باسمه. فقلت: فکیف نذکره؟ قال: قولوا: الحجّة من آل محمّد»^۲ «جانشین بعد از من فرزندم حسن است، پس چگونه است شما را به جانشین بعد از جانشین؟ عرض کردم: چرا، خداوند مرا فدای تو گرداند؟ حضرت فرمود: زیرا شما شخص او را مشاهده نمی کنید و حلال نیست که اسم او را بر زبان جاری سازید. عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ حضرت فرمود: بگویید: حجت از آل محمّد».

۱۲ - گواهی امام عسکری علیه السلام

امام عسکری علیه السلام خطاب به احمد بن اسحاق فرمود: «... یا احمد بن اسحاق! مثله فی هذه الأمّة مثل الخضر، و مثله مثل ذی القرنین، والله لیغیبنّ غیبة لا ینجو فیها من الهلکة الا من ثبتته الله عزّوجلّ علی القول بإمامته

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۷، ح ۱. ۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۸۱.

ووفقّه (فیها) للدعاء بتعجیل فرجه...»^۱ «... ای احمد بن اسحاق! مثل او - حضرت مهدی (عج) - در این امت همانند خضر است، و نیز مثل او مثل ذوالقرنین می باشد. به خدا سوگند! به طور حتم غیبتی خواهد کرد که در آن هیچ کس از هلاکت نجات نخواهد یافت مگر کسی که خدای - عزوجل - او را بر اعتقاد به امامتش ثابت کرده و او را در عصر غیبتش بر دعای به تعجیل فرجش موفق گرداند».

۱۳ - گواهی امام زمان (عج)

امام زمان (عج) در توقیعی که به علی بن محمد سمري داشت فرمود: «یا علی بن محمد سمري! اسمع، اعظم الله اجر أخوانك فيك، فإنك ميت ما بينك وبين ستة أيام، فاجمع امرك ولا توضع إلى أحد يقوم مقامك بعد وفاتك، فقد وقعت الغيبة التامة، فلا ظهور إلا بعد اذن الله تعالى ذكره، وذلك بعد طول الأمد وقسوة القلب وامتلاء الأرض جوراً...»^۲ «ای علی بن محمد سمري! گوش فراده، خداوند اجر برادرانت را درباره تو عظیم گرداند، تو بعد از شش روز از دنیا رحلت می کنی، پس کارهایت را تمام کن، و بر هیچ کس وصیت مکن تا بعد از رحلت جانشین تو گردد، زیرا غیبت کامل فرارسیده است و ظهوری نیست مگر بعد از اذن خداوند متعال و آن بعد از مدتی طولانی است که قلب ها قساوت پیدا کرده و زمین پر از ظلم شده است...».

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۸۴، ح ۱. ۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۵۱، ح ۱.

تعریف امامت

با مراجعه به کتاب‌های کلامی شیعی و غیر شیعی و نیز کتاب‌های فلسفی و عرفانی پی می‌بریم که دو تفسیر و روش در تعریف امامت وجود دارد:

۱ - تعریف کلامی

در تعریف کلامی برای امامت آن گونه که قبلاً اشاره شد تکیه‌گاه متکلمین بر بعد ریاست و زعامت اسلامی و جانشینی پیامبر ﷺ در اموری است که مربوط به دنیا و دین مردم می‌باشد.

شیخ مفید^۱ می‌گوید: «امامت عبارت است از پیشی گرفتن در چیزی که مقتضای اطاعت و اقتداء به او است.»^۱

شیخ طبرسی^۲ می‌نویسد: «آنچه که از لفظ امام به دست می‌آید دو چیز است: یکی این که او مقتدا و امام مردم در افعال و رفتار است. دیگر این که او کسی است که متولی تدبیر امت و سیاست آنان بوده و قیام به امور آنها خواهد کرد. جانیان را تأدیب کرده و والیان را نصب خواهد نمود. کسی که مستحق حد الهی است بر او اجرا کرده و با کسی که در صدد دشمنی و کید با اسلام است مقابله خواهد کرد.»^۲

علامه حلی^۳ می‌فرماید: «امامت ریاست بر عموم مردم برای یکی از اشخاص در امور دین و دنیا است.»^۳ او در شرح باب حادی عشر قید به عنوان «نیابة عن النبى» را اضافه کرده است.^۴

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۷.

۴. النافع لیوم الحشر، ص ۹۳.

۱. الإصحاح فی الإمامة، ص ۲۷.

۳. نهج المسترشدين، ص ۶۲.

۲ - تعریف فلسفی - عرفانی

تفسیر و تعریف دیگری برای امامت از ناحیه فلاسفه و عرفا شده، به این که امامت منصبی الهی همانند نبوت است و بین این دو هیچ فرقی به جز وحی نیست. امامت استمرار تمام وظایف نبوت به جز تحمل وحی الهی است. و نیز نوعی تصرف در باطن و نفوس افراد به کمال مطلوب انسان است. مطابق این تعریف ریاست در امور دین و دنیا که در تعریف سابق آمده شأنی از شؤونات و وظیفه‌ای از وظایف امامت به حساب می‌آید، وگرنه امامت نظیر نبوت در تمام درجات عالی است.

مطابق این تعریف، اختلاف بین امامیه و دیگران بر سر مسأله امامت، اختلاف در شرایط امام نیست، بلکه بازگشت اختلاف به نفی و اثبات است. شیعه امامت را به این معنا معتقد است و دیگران منکر می‌دانیم که اگر در تعریف امامت بر تفسیر متکلمین اکتفا کنیم نمی‌توان امامت را جزء اصول دین به حساب آورد، بلکه مطابق حرف اهل سنت، به فروع دین سزاوارتر خواهد بود. لذا متکلمین شیعی در توجیه تعریف خود به آن نحو می‌گویند: ما به جهت مماشات با مذاهب دیگر اسلامی امامت را چنین تعریف نمودیم، نه این که خود به آن ملتزم باشیم.

بالا تر از این، شیعه معتقد است که مقام امامت بالاتر از مقام نبوت است، گرچه برخی از انبیا همانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر دو مقام را بر عهده داشت. آنان در اثبات مدعای خود به آیه «ابتلاء» تمسک می‌کنند؛ زیرا خداوند متعال مطابق این آیه بعد از امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام او را به مقام امامت نایل

ساخت. از اینجا معلوم می‌شود که این مقام از مقام نبوت و اخبار از خداوند، بالاتر است.

تعریفی که علامه طباطبائی^۱ از امامت ارائه داده این است که امامت آن است که انسان به گونه‌ای باشد که دیگران به او اقتدا کرده و کردار و گفتار خود را به نحو تبعیت، تطبیق دهد. مطابق این تعریف امامت حقیقتی وراء مثل مقام اطاعت یا ریاست دین و دنیا یا وصایت یا خلافت و جانشینی در روی زمین به معنای حکومت بین مردم است.^۱

عمق معنای امامت نزد علامه طباطبائی^۲ در این ظاهر می‌شود که می‌گوید: برای امامت باطنی است که همان ولایت بر مردم و کردار آنان است، و این هدایت باطنی چیزی جز ایصال به مطلوب نیست، چیزی که اختلاف اساسی با هدایت ظاهری دارد که از آن به بیان راه تعبیر می‌شود، وظیفه‌ای که به امام اختصاص ندارد. در ضمن این معنای دقیق عرفانی برای امامت، این حقیقت مندرج است که در هر زمان احتیاج به انسان کامل معصوم از هر جهت است.

جمع بین دو تعریف

با کمی تأمل ملاحظه می‌کنیم که می‌توان، بین این دو تعریف جمع نمود.

۱ - مفهوم امامت در عالم فعل و اثبات - نه به حسب عالم واقع و ثبوت - مفهومی است که قابل تحول و تکامل است و می‌توان گفت که نزد قدما با تتبع و تحقیقی که داشتند آن گونه که الآن این مفهوم واضح شده، نبوده است. و این به مجموع عواملی باز می‌گردد؛ خواه به جهت این بوده که بزرگان

۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۱.

قرارشان بر این بود که مطابق اصطلاحات اهل سنت در این زمینه مشی کرده باشند و یا این که ادوات و وسایل تفکیر کلامی به طور کلی آن‌ها را به این سمت و سو و نتیجه و تعریف کشانده است.

شاهد این مطلب این است که بسیاری از امور که در گذشته غلو به حساب می‌آمد الآن از ضروریات امامت به شمار می‌آید، همان‌گونه که در علم رجال و تراجم به آن اشاره شده است.

۲ - توجیه دوم آن است که بگوییم در حقیقت هیچ تنافی بین دو تفسیر و تعریف نیست بلکه تعریف اول برای امامت صحیح است ولی در تعریف دوم بین تعریف امامت و بین مقام امام خلط شده است. هر دو تعریف در شؤون امامت توافق دارد ولی این شؤون در حقیقت تعریف امام نیست بلکه تعریفی برای امامت است، به این که بگوییم: امامت عبارت است از ریاست عمومی در امور دین و دنیا و اما این که امامت از مناصب الهی است، همه قبول دارند.

۳ - توجیه دیگری که در جمع بین این دو نوع تعریف وجود دارد این که بگوییم: به طور اصولی و کلی بین روش کلامی و روش فلسفی - عرفانی فرق و اختلاف اساسی وجود دارد. بازگشت این اختلاف تنها به تحوّل در مفهوم نیست بلکه رجوع آن به دو نوع روش برداشت است؛ زیرا روش کلامی در رسیدن به معارف دینی اعتماد بر عقل و استدلال عقلانی است، در حالی که تکیه گاه فلسفی - عرفانی بر آن است که استدلال عقلانی و تکیه و اعتماد بر عقل به تنهایی کار صحیح به نظر نمی‌رسد و نمی‌تواند انسان را به هدف و حقیقت امور برساند. این دو، نوع برداشت است و مجرد اختلاف در تعریف به

نظر نمی‌آید. فیلسوف عارف، اهل اشراق و کشف است و در صدد آن است که حقایق را با گذشتن از گذر عقل و با رسیدن به حقیقت آن‌ها از راه شهود باطن درک و کشف کند، راهی که هرگز در آن خطا و اشتباه وجود نداشته باشد.

ادله وجوب و ضرورت امامت

شیعه امامیه، امامت را عقلاً واجب می‌داند، و اشاعره آن را تنها به دلیل نقل واجب می‌شمارد. و گروهی از معتزله آن را عقلاً و نقلاً واجب می‌شمارند. متکلمین امامیه بر ضرورت و وجوب عقلی امامت، ادله‌ای اقامه کرده‌اند که در جای خود به آن اشاره کرده‌ایم؛ از قبیل: دلیل لطف، وجوب حفظ شریعت، ضرورت بیان احکام شریعت و....

و از طرف دیگر برای امام صفاتی را از قبیل عصمت قائلند؛ زیرا عصمت امام مقتضای لطف بوده و با وظیفه او نیز که حفظ شریعت اسلامی و تبیین احکام است سازگاری دارد.

بررسی مشکل غیبت امام

اشکالی که بر نظریه امامت نزد شیعه امامیه با اعتقاد به غیبت امام عصر علیه السلام متوجه است را نسبت به هر دو تعریف که درباره امامت وارد شده مطرح خواهیم کرد:

۱- اشکال غیبت مطابق تعریف متکلمین

متکلمین بر ضرورت امامت - آن گونه که اشاره شد - به ادله‌ای از قبیل

قاعده لطف، لزوم حفظ شریعت و تبیین دین الهی و شریعت استدلال کرده‌اند. می‌دانیم که این اهداف که برای امامت ذکر شده تنها با حضور امام در بین مردم حاصل می‌گردد و با غیبت امام از میان مردم نمی‌توان به این اهداف مقدس دسترسی حاصل نمود.

از طرفی دیگر، متکلمین در اقامه دلیل بر لزوم عصمت امام نیز به دلیل لطف و ضرورت حفظ شریعت استدلال می‌کنند. و می‌دانیم که این دو دلیل نیز تنها با وجود امام قابل اجرا است؛ زیرا لطف بدون وجود معصوم حاصل نمی‌گردد، و نیز حفظ شریعت بدون وجود معصوم تحقق نمی‌یابد.

پاسخ: در پاسخ از این اشکال، مطابق تعریف متکلمین بر امامت می‌گوییم:

اولاً: هم در وجود امام مصلحت است و هم در غیبت او، جز این که مصلحت در وجود امام به مکلفین باز می‌گردد و مصلحت در غیبت ایشان به خود حضرت باز می‌گردد. گرچه سبب موجب در غیبت آن حضرت خود مردمند.

به تعبیر دیگر: سبب در عدم انبساط ید حضرت این نیست که از لطف خارج شده باشد بلکه جهت لطف دائماً باقی است، و عدم حصول آن به جهت امری است که به غیر خدا باز می‌گردد.

ثانیاً: نسبت به مسأله حفظ شریعت می‌گوییم: این وظیفه متوقف به حضور فیزیکی و شخصی حضرت در بین مردم نیست، بلکه به طور کلی شریعت را خودش در پس پرده غیبت حافظ بوده و نیز به نحوی دیگر با نصب نمایان عام، این وظیفه را در سطحی دیگر بر عهده آن‌ها گذارده است.

ثالثاً: الطاف، همانند مصالح و مفاسد نفس الامریه و ملاکات احکام، دارای درجات مختلف است، که با تراجم آن‌ها ملاک اهم و آنچه که لطف او بیشتر است مقدّم می‌گردد. لذا گرچه امامت و حضور امام ضرورتی است که در حقّ بندگان، لطف الهی به حساب می‌آید و می‌تواند بندگان را به طاعت نزدیک کرده و از معصیت و نافرمانی دور سازد، ولی گاهی لطف بیشتر در غیبت این امام و عدم حضور او در بین مردم است، همان‌گونه که در فلسفه غیبت امام مهدی (عج) با ذکر مقدماتی این مطلب را به اثبات رساندیم. مگر نه این است که زمین نباید خالی از وجود حجّت باشد؟ مگر نه این است که خوف کشته شدن امام وجود داشته است؟ مگر نه این است که امامان بعد از پیامبر تا روز قیامت دوازده نفرند؟ و برای عصر ظهور نیز احتیاج به رهبر و امام معصوم است؟ این‌ها و جهات دیگر که در جای خود به آن اشاره شد، همگی ما را به این امر رهنمون می‌سازد که گاهی لطف در غیبت امام است. و این لطف از اهمیت بیشتری برخوردار است. مگر نه این است که خداوند یازده امام را فرستاد ولی عموم مردم از آن استقبال نکردند، لذا شرایط با تغییر اوضاع و احوال فرق می‌کند و هر زمانی به جهت اتفاقاتی که پدید می‌آید، و حالاتی که بر مردم عارض می‌شود، مقتضیات خاص خود را به دست می‌آورد.

۲- اشکال غیبت امام مطابق تعریفی دیگر

ذکر شد که برای امامت دو نوع تعریف شده است، و تعریف دوم آن به تفسیر امامت به معنای باطنی باز می‌گردد. مقصود از تفسیر باطنی امامت این است که امامت حقیقتی است که امام به جهت قابلیت‌هایی که پیدا می‌کند از قبیل

قرب الهی و رسیدن به مقام یقین، به آن دسترسی پیدا می‌کند؛ زیرا هدایت به معنای بیان راه، جدای از نبوت نیست، پس معنای امامت همان اتصال به مطلوب است که به تعبیر مرحوم علامه طباطبائی (ره) تصرفی در نفوس است که به وسیله آن انسان را به سوی کمال خود رهنمون می‌سازد.^۱

مطابق این تفسیر و تعریف برای امامت، دیگر جایی برای اشکال غیبت باقی نمی‌ماند؛ زیرا این وظیفه متفرع بر وجود حضرت در بین مردم است نه بر حضور او، تا با غیبت حضرت منافات داشته باشد، گرچه هدایت تشریعی نیز از وظایف او بوده و از شؤونات آن مقام قرب الهی است. موضوع غیبت آن حضرت تنها عایقی است در مقابل برخی از وظایفی که به امام واگذار شده است، مشکلی که می‌توان به آن جواب‌های متعدد داد بدون آن که خدشه‌ای بر اصل امامت او و تأثیر آن در خارج وارد سازد، همان‌گونه که قبلاً به برخی از جواب‌ها نسبت به آن وظایف اشاره شد.

از آنجا که حلّ اساسی اشکال غیبت امام مبتنی بر تفسیر و تعریف دوم بر امامت است لذا جا دارد با عمق بخشیدن به این بحث، این معنا و تعریف امامت را از لایه‌لای آیات و روایات به اثبات برسانیم:

امامت و هدایت و ولایت باطنی

برای روشن شدن حقیقت ولایت و هدایت باطنی بیان دو مقدمه ضروری است.

۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴.

مقدمه اول:

به نظر اسلام و سایر ادیان آسمانی یگانه وسیله سعادت انسان ایمان و عمل نیک است که دین آسمانی به او تعلیم می‌دهد و از راه فطرت درک می‌کند. خداوند از طریق وحی به پیامبران انسان‌ها را به کار خوب تشویق می‌کند و انسان هر عمل نیک یا بد را که انجام می‌دهد در باطن او اثر می‌گذارد، و زندگی آینده مرهون آن می‌باشد.

انسان دانسته یا ندانسته تحت تربیت قرار می‌گیرد و انسان صالح بعد از گذراندن ایام تربیت به واسطه ملکات روحی که در باطن خود ایجاد کرده است به زندگی سعادت‌مند می‌رسد، بنابراین انسان در باطن حیات ظاهری دارای حیاتی باطنی متناسب با اعمال خود اوست قرآن می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»^۱ «هرکس عمل صالح انجام دهد به او حیات نیکو دهیم».

آیه با صراحت دلالت دارد که خداوند هر مؤمنی را که عمل صالح انجام داده به حیات جدید غیر از آن حیات که به دیگران داده است، زنده می‌کند. مقصود از حیات جدید تغییر و تبدیل حیات نیست، یعنی در ورای حیات ظاهری زندگی اختصاصی که مشترک با حیات قبلی بوده می‌دهد در عین این که حیات جدیدی است همان حیات است با مراتب معنوی، یعنی زندگی‌اش قوی‌تر و روشن‌تر است. مثل روح قدسی که خداوند آن را مخصوص انبیا دانسته است زندگی سوم نیست پس این حیات معنوی ظاهر و خالص است.

۱. سوره نحل، آیه ۹۷.

حیات انسان یک حیات ممتد و دامنه‌دار بی‌نهایتی است که به این زندگی کوتاه دنیوی منحصر نبوده در ورای این حیات ظاهر، حیات باطنی وجود دارد. حیات باطنی و به عبارت دیگر حیات اخروی انسان ارتباط کامل با خوبی و بدی‌های اعمال این جهان دارد، بنابراین سعادت اخروی منوط به عمل به مقررات و دستوراتی است که از طرف خداوند برای بشر قرار داده شده است. خلاصه این که انسان در باطن این حیات ظاهری حیاتی باطنی (حیات معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می‌گیرد.

مقدمه دوم:

انبیا و اوصیاء علیهم‌السلام که دیگران را به ایمان و عمل صالح دعوت می‌کنند، خود پیش و بیش از دیگران، عامل به آنچه دعوت می‌کنند، هستند. آنان مردم را به حیات معنوی رهنمون می‌سازند که خود دارای همان حیات معنوی هستند. تا خداوند کسی را هدایت نکند، هدایت دیگران را به دستش نمی‌دهد. قرآن کریم می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^۱ «ما آن‌ها را امام قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند».

هدایت و راهنمایی در آیه مطلق آمده و مقید به هدایت ظاهری نشده است، پس هدایت ظاهری و باطنی را شامل می‌شود. از این دو مقدمه می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱ - پیامبران یا ائمه علیهم‌السلام در میان هر امت نخست را دارا هستند و در کمال حیات معنوی بسر می‌برند که مردم را به سوی آن هدایت می‌کنند.

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۲. کسی که از سوی خداوند، پیشوای امت قرار داده شده است علاوه بر هدایت ظاهری، هدایت باطنی امت را نیز بر عهده دارد.

ماهیت ولایت باطنی

با توجه به دو مقدمه‌ای که بیان شد، می‌توان ماهیت ولایت باطنی را این‌گونه بیان کرد: «ولایت باطنی حضرت حجت به این معنی است که حضرت هدایت باطنی انسان‌ها را عهده‌دار است که از نوع هدایت ظاهری و امر تشریعی نیست.

این مقام از طرف خداوند به برگزیدگان اعطاء می‌شود و هدایت الهی با امر تکوینی به وسیله آن انسان‌های والا انجام می‌گیرد و انسان‌ها با یک نوع جذب و هدایت روحانی هدایت می‌شوند امام با آگاهی از اعمال و رفتار انسان‌ها می‌تواند در مجرای افکار و درون آنان تأثیر بگذارد و قلوب افراد را با توجه به گوناگونی و درجات مختلفی که دارد با انوار معارف جلا و روشنی بخشد و آن‌ها را در تهذیب و سیر باطنی‌شان یاری رساند، انبیاء و امامان علیهم‌السلام پس از آن که قدرت و اراده آنان در برابر حوادث آزموده شد و توانایی روحی و معنوی آنان به مرحله یقین رسید به مقام امامت و ولایت باطنی به هدایت باطنی انسان‌ها نایل آمدند.»

هدایت‌گر باطنی انسان‌ها گاهی یکی از انبیاء گرامی بوده مانند حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پیامبران دیگری که قرآن کریم آن‌ها را به امامت معرفی می‌کند. این افراد دارای دو منصب می‌باشند، یکی

نبوت که گرفتن وحی و رساندن به مردم است و دیگری امامت که پیشوایی و رهبری باطنی مردم است در صراط سعادت حقیقی و گاهی مقام نبوت را نداشته و تنها مقام ولایت و امامت باطنی را دارا می‌باشد، که حضرت ولی عصر علیه السلام مصداق آن است و او هدایت باطنی انسان‌ها را رقم می‌زند و آن‌ها را به سوی سعادت حقیقی رهنمون می‌سازد.

بنابراین امام (به طور عام) چنان که نسبت به ظاهر اعمال مردم پیشوا و راهنما است و امامت و هدایت و ولایت ظاهری دارد، در باطن نیز سمت پیشوایی را دارد و از راه باطن هدایت‌گر انسان‌ها است و قافله‌سالار کاروان انسانیت است که به سوی خدا سیر می‌کند امام در واقع هادی امت اسلامی است چه حضور فیزیکی داشته باشد مثل زمان حضرت امام علی علیه السلام و بقیه ائمه علیهم السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام و یا حضور ظاهری نداشته باشد باز هم هدایت (باطنی) مردم را به دوش دارد. چنان چه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «الحسن والحسین امامان قاما او قعدا»؛ امام حسن و امام حسین علیهما السلام قیام کنند یا نکنند به هر حال امام هستند. وقتی که حضرت حجة بن الحسن ولایت دارد و امام است در باطن سمت هدایت را دارا است، زیرا غیبت و حضور جسمانی امام تأثیر ندارد یعنی وجود فیزیکی امام ملاک نیست.

امام چنانچه وظیفه راهنمایی صوری مردم را به عهده دارد هم چنان ولایت و هدایت باطنی مردم را نیز به دوش دارد.

واضح است که اداره امر اعمال امری است ملکوتی و ارتباط به مسأله

غیبت و حضور جسمانی امام ندارد. اگر امام مبسوط الید باشد و زعامت سیاسی و... را داشته باشد در ظاهر هدایت مردم را به عهده دارد و هادی امت اسلامی است.

ولی اگر امام مبسوط الید نباشد (مثل زمان حال) هدایت صوری و ظاهری ندارد و از طریق باطن هدایت امت اسلامی را عهده‌دار است و مردم را از راه باطن هدایت می‌کند.^۱

علامه طباطبائی^۲ ولایت را باطن نبوت می‌داند و امام را حامل ولایت معرفی می‌کند، اگرچه مفهوم امامت و ولایت به هر یک از ائمه صدق می‌کند اما آنچه مهم است اینست که فعلاً مصداق امامت و ولایت حجت بن الحسن صاحب الزمان^۳ است و ولایت ایشان ولایت باطنی است که از راه باطن هدایت جامعه اسلامی و امت اسلامی را به عهده دارد، ایشان می‌فرماید: «نسبت میان نبوت و ولایت، نسبت ظاهر و باطن است و دین که متاع نبوت است، ظاهر ولایت، و ولایت باطن نبوت است»^۲

امام حامل ولایت است

پس بنابراین که ولایت باطن نبوت باشد، امام حامل ولایت است و ولایتش باطنی است، نبوت یک واقعیتی است که احکام دینی مربوط به

۱. محمد حسین طباطبائی، بررسی‌های اسلامی، ج ۳، ص ۷۸ سالنامه مکتب تشیع شماره ۲ ص ۷۵، شیعه در اسلام ص ۳۱۲.

۲. محمد حسین طباطبائی، سالنامه مکتب تشیع، همان: شیعه در اسلام، ص ۱۸۶.

زندگی را به دست آورده و به مردم می‌رساند، و ولایت واقعی است که در نتیجه عمل به دستورات نبوت در انسان به وجود می‌آید تا اندازه‌ای اکتسابی بوده اما هدایت باطنی مخصوص انبیا و اوصیا است که قرآن می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»^۱ «ما آن‌ها را امام قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند».

ادله ولایت و هدایت باطنی

برای اثبات ولایت و هدایت باطنی امام می‌توان به ادله نقلی و عقلی تمسک کرد:

الف - دلیل عقلی

چنانچه دانسته شد ظواهر اعمال دینی بدون یک واقعیت باطنی و زندگی معنوی امکان‌پذیر نیست؛ خداوند که برای انسان‌ها ظواهر دینی را تهیه و تدارک دیده و آنان را به سوی آن دعوت نموده است ضرورتاً واقعیتی باطنی را که نسبت به ظواهر دینی به منزله روح است آماده ساخته است. با توجه به این، وجود حجت (ولایت و هدایت باطنی ولی عصر علیه السلام) غایت خلقت انسان است؛ زیرا خلقت بدون غایت (ولایت و هدایت) امکان‌پذیر نیست، و حجت (ولایت و هدایت باطنی) غایت انسان است، و اگر حجت نباشد، فعل خداوند بدون غایت خواهد شد و صدور چنین فعلی از خداوند متعال محال است. به عبارت دیگر عالم انسانی، که خلقت انسانی است دارای کمال خاصی

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

است که باید به آن کمال هدایت شود؛ و هدایت، حجت می‌خواهد؛ زیرا امام وسیله هدایت است.^۱

در فرازی از زیارت جامعه کبیره آمده است: «و یهتدی بهدایکم»؛ «خلق به هدایت شما هدایت می‌شوند».^۲

امامت و ولایت به طور عام مثل نبوت است؛ زیرا عالم بدون امامت و ولایت (هدایت باطنی) امکان‌پذیر نیست مثل یک باغ، که باغبان لازم دارد تا درختان رشد پیدا کنند و به سر حد کمال برسند، پس بنابراین حضرت حجت ولایت و هدایت باطنی جامعه اسلامی را عهده‌دار است، که از طریق باطن هدایت می‌کند. و همین حکم عقلی در روایت آمده است: «لولا الحجة لفساخت الأرض باهلها»؛^۳ «اگر حجت (ولایت باطنی ولی عصر علیه السلام) نبود قطعاً زمین مضطرب شده و ساکنانش را در خود فرو می‌برد».

بنابراین حضرت حجت ولایت باطنی جامعه اسلامی را در عمل پیشوایی نموده و از طریق باطن هدایت می‌کند.

(ب) دلیل نقلی

خداوند متعال می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...»؛^۴ «و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند».

و نیز فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا

۱. محمد حسین طباطبایی، در محضر علامه، چاپ دوم، قم، انتشارات نهادنی، ۱۳۸۳.

۲. زیارت جامعه کبیره، (مفاتیح الجنان). ۳. محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۵۷۰۱.

۴. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛^۱ «و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند».

علامه طباطبائی^۲ در تفسیر آیه اول می‌گوید: «ظاهر قول خداوند ﴿أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ این است که هدایت به امر خدا تفسیر معنای امامت است. و در تفسیر آیه ۱۲۴ از سوره بقره معنای هدایت امام به امر خداوند را توضیح دادیم. و آنچه در اینجا قابل ذکر است این‌که این هدایتی که از شؤون امامت برشمرده شده به معنای بیان راه نیست؛ زیرا خداوند سبحان ابراهیم را بعد از آن‌که نبی قرار داده بود او را امام معرفی کرد و نبوت منفک از بیان راه و ارائه طریق نیست، پس تنها معنایی را که می‌توان برای امامت در این آیه نمود این‌که امامت به معنای ایصال و رساندن انسان به مطلوب و هدف است، که نوعی تصرف تکوینی در نفوس مردم با رساندن آنان به کمال و منتقل ساختن آن‌ها از موقف معنوی خاصی به مرتبه‌ای دیگر است... حال اگر امام مردم را این‌گونه هدایت می‌کند، باید خودش قبل از آن به این نوع هدایت رسیده باشد تا از او به دیگران بر اساس قابلیت‌ها برسد. پس امام همان رابط بین خداوند و مردم در رساندن فیوضات باطنی است که از خداوند گرفته و به مردم افاضه می‌کند، همان‌گونه که شخص نبی به لحاظ نبوتش، واسطه فیوضات ظاهری؛ یعنی همان شریعت الهی بین خداوند و مردم می‌باشد... ولی در برخی از موارد نبوت و امامت با هم در شخصی جمع شده است؛ همانند ابراهیم و فرزندانش...»^۲

۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴.

۱. سوره سجد، آیه ۲۴.

فلسفه غیبت

یکی از سؤال‌هایی که در طول تاریخ عصر غیبت مطرح بوده و هست این‌که: چرا امام زمان علیه السلام غایب شد و چرا ما با آن حضرت ارتباط نداریم؟ چه فرقی بین این عصر و عصرهای گذشته است؟ آیا وظیفه امام هدایت بشر نیست؟ اگر هست، پس چرا او را نمی‌بینیم؟ و...

قاضی عبدالجبار معتزلی می‌گوید: «اگر امام ظاهر نشود تا به وسیله او نقص‌ها جبران گردد، چه فایده‌ای برای او مترتب است، بدان آن‌که اصلاً حجتی بر روی زمین نباشد، زیرا به صرف وجود امام، نقص برطرف نمی‌شود، بلکه به امام ظاهر است که نقص جبران می‌گردد.»^۱

هم‌چنین تفتازانی می‌نویسد: «مسئله اختفای امام از مردم به این کیفیت که تنها اسمی از او در بین باشد جداً بعید است و امامت او در اختفا امری بیموده می‌باشد، زیرا غرض از امامت، حفظ شریعت، نظام، دفع جور و غیره است...»^۲.

پاسخ سؤال

سؤال مورد نظر را با ذکر مقدماتی که خود آن‌ها ما را به نتیجه قطعی می‌رساند، جواب خواهیم داد.

۲. شرح مقاصد، مبحث امامت.

۱. المغنی، ج ۱، ص ۵۷.

مقدمه اول: غلبه اسلام بر سایر ادیان

در متون اسلامی - اعم از قرآن و حدیث - اشاره‌های متعددی بر این مسئله شده است که در آخرالزمان، دین اسلام بر تمام ادیان غلبه کرده و عدل و داد و حکومت الهی و توحیدی سرتاسر گیتی را فرا خواهد گرفت.

بررسی آیات

الف) خداوند متعال در قرآن در سه آیه اشاره به این نکته دارد که هدف از فرستادن و مبعوث کردن پیامبر اکرم ﷺ به دین حق همانا غلبه دین اسلام بر سایر ادیان است:

خداوند می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛^۱ «اوست خدایی که رسول خود را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد...».

و نیز در آیه دیگر می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً»؛^۲ «اوست خدایی که رسول خود محمد ﷺ را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند و بر حقیقت این سخن گواهی خدا کافی است».

استدلال به این آیه در صورتی تمام می‌شود که ضمیر «لیظهره» را به دین حق برگردانیم نه «رسول» و صحیح هم همین است، به دو جهت:

۱ - این که در ادبیات عرب این قاعده معروف است: «الاقرب يمنع الأبعد» یعنی تاجایی که ممکن است ضمیر را به مرجعی نزدیک برگردانیم، نوبت به

۱. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹. ۲. سوره فتح، آیه ۲۸.

ارجاع ضمیر به دور نمی‌رسد. از همین رو می‌دانیم که ارجاع ضمیر به دین حق، اقرب است.

۲ - به دلیل قاعده «لزوم سنجیت بین غالب و مغلوب» زیرا آنچه که بر سایر ادیان غالب است دین حق است، نه شخص پیامبر ﷺ.

از همین رو سعید بن جبیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «هو المهدی (عج) من ولد فاطمة رضي الله عنها»؛^۱ او مهدی از اولاد فاطمه علیها السلام است.

ب) خداوند می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛^۲ «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آن‌ها فاسقانند».

خداوند متعال در این آیه شریفه به طور صریح وعده داده که مؤمنان صالح را که تحت انواع ظلم‌ها و شکنجه‌ها در طول تاریخ بوده و از خود فداکاری‌های زیادی داشته‌اند در روی کره زمین حاکم گردانند. به این مطلب از قرآینی پی می‌بریم:

۱. نورالابصار ص ۱۸۶.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

۱ - کلمه «الأرض» که با الف و لام جنس آمده و با نبود هر نوع قرینه‌ای بر انصراف آن به زمین معینی حمل بر کلّ روی زمین می‌شود و مراد آیه این می‌شود: در آینده‌ای نه چندان دور تمام کره زمین، تحت سلطه و حکومت مؤمنان خواهد آمد.

۲ - جمله «وَلَيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» که در آیه آمده، حاکی از آن است که تمکین تام و استقرار حقیقی دین بدون تسلط مؤمنان بر کلّ عالم، امکان‌پذیر نیست.

۳ - جمله: «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...» با در نظر گرفتن این نکته که همه می‌دانیم قبل از این حکومتی که نوید آن داده شده، مؤمنان در تمام مناطق عالم گرفتار ظلم و جور و سلطه ظالمین‌اند، این خوف حقیقتاً تبدیل به امن و امان نمی‌شود، مگر در صورتی که سلطه مؤمنان همه زمین را فراگیرد. با در نظر گرفتن این نکته که تاکنون چنین وضع اجتماعی که همان حکومت جهانی صالحان است پدید نیامده، می‌بایست انتظار چنین حکومتی را در آینده‌ای نه چندان دور داشته باشیم.

ج - خداوند می‌فرماید: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛^۱ «و ما اراده کردیم بر کسانی که در روی زمین ضعیف شمرده شده منت گذارده و آن‌ها را پیشوایان خلق قرار دهیم». خداوند متعال در این آیه با تعبیر: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ» به این مطالب اشاره دارد که منت ما در به حکومت رساندن مستضعفان؛ آینده است و اختصاص به

موسی و فرعون ندارد و إلا «أردنا أن نموت» می آورد؛ و این به معنای آن است که سنت الهی - که تخلف بردار نیست - بر این جاری شده که در آینده‌ای نه چندان دور مستضعفان را وارثان کل زمین قرار دهد، خصوصاً با در نظر گرفتن کلمه (الأرض) که ظهور در تمام روی زمین دارد.

از همین رو ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می فرماید: «همانا اصحاب ما قائلند به این که در این آیه وعده‌ای است به امامی که مالک زمین گشته و بر عالم مستولی می گردد.»^۱

د - خداوند می فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛^۲ «و ما بعد از تورات در زبور داود نوشتیم [و در کتب انبیاء سلف وعده دادیم] که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد».

مقدمه دوم: تغییر مصالح به تغییر حالات

شیخ مفید^۳ می فرماید: «مصالح بندگان با اختلاف حالات آن‌ها متغیر می‌کند، انسانی که حکیم است تدبیر و تربیت اولاد و دوستان و اهل و خدمت‌کاران و... خود را به عهده گرفته و آن‌ها را معرفت و آداب آموخته و وادار بر اعمال حسنه می‌کند تا در میان مردم عزیز شده و مستحق مدح و ثنا و تعظیم گردند. هم چنین چگونگی تجارت صحیح را به آن‌ها می‌آموزد و... حال اگر آنان به دستورها و اهداف تربیتی او عمل کردند آن شخص حکیم

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۲۰۵.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

هدایت‌هایش را ادامه داده و راه صحیح را برای آنان هموار می‌کند... ولی اگر از دستورات او سرپیچی کرده و تحت تربیت او قرار نگرفته و راه سفاهت و ظلم و لهو و لعب را پیشه کردند، در این هنگام آن شخص حکیم مصلحت را در قطع موقتی رحمت از آن‌ها می‌بیند تا به خود آمده و قدر نعمت را بدانند، و این عمل هیچ‌گونه تناقض و تضادی با اغراض و تدبیرهای انسان حکیم و عاقل ندارد.

عین همین مطلب را که در مورد انسان عاقل و حکیم ذکر کردیم، درباره خداوند عرض می‌کنیم، به این بیان که خداوند متعال امر تدبیر و مصلحت امت را به عهده گرفت، آن‌گاه عقلشان را کامل کرد و آنان را مکلف به انجام دادن اعمال صالح نمود تا به وسیله آن به سعادت برسند.

حال اگر مردم به دستورهای الهی از اوامر و نواهی چنگ زنند، بر خدا لازم است که آن‌ها را یاری کند و با اضافه کردن عنایت‌هایش بر بندگان، راه را بر آن‌ها آسان‌تر نماید. ولی در صورتی که مخالف دستورهایش عمل کنند و مرتکب نافرمانی شوند، مصلحت بندگان تغییر می‌کند و در نتیجه موقعیت و وضعیت نیز تغییر خواهد کرد و خداوند توفیق را از آن‌ها سلب می‌نماید، و در این هنگام آنان مستحق ملامت و مستوجب عقاب خواهند بود. در واقع برای آنان این حالت در تدبیر امورشان به صواب و صلاح نزدیک‌تر است؛ و این وضعیت هیچ‌گونه مخالفتی با عقل و حکمت و مصلحت اندیشی ندارد...

ما همین نکته را در مصلحت خلق به ظهور آمده علیه السلام و تدبیر آنان در صورت اطاعت و نصرت مردم می‌بینیم؛ ولی هنگامی که مردم نافرمانی کرده و به طور وسیع خون آن بزرگواران را ریختند، قضیه عوض شده و مصلحت بر

این/ تعلق می‌گیرد که امام مردم غایب و مستور باشد و این عمل باعث ملامت و سرزنش کسی غیر از خود مردم نخواهد بود، زیرا به سبب سوء کردار و رفتار و اعتقاداتشان مسبب این واقعه شدند.

شایان ذکر است که هیچ‌گاه مصلحت غیبت و استتار مانع از وجوب وجود او نشده است و این عین صلاح و صواب برای جامعه این چنینی است...»^۱.

مقدمه سوم: تکامل و پیشرفت بشر

بی‌شک هر کار اجتماعی - کوچک یا بزرگ - احتیاج به آماده شدن ظرفیت‌های مناسب دارد تا چه رسد به این که آن امر اجتماعی انقلاب جهانی و فراگیر در تمام زمینه‌ها - اعم از عقایدی، سیاسی، اخلاقی و اقتصادی - باشد. به عبارت دیگر انقلابی که در طول تاریخ نمی‌توان برای آن نمونه‌ای یافت. واضح است که چنین قیامی نیاز به آمادگی و استعداد در میان مردم دارد که از آن جمله است:

الف) پیشرفت بشر از حیث ظرفیت دینی و اسلامی، ولو در طبقه خاصی از آن‌ها؛

ب) پیشرفت بشر در تکنولوژی برای بسط و گسترش حکومت در سطح عالم.

مقدمه چهارم: ضرورت رهبری

بی‌تردید دین غالب در عصر ظهور، احتیاج به رهبر و امامی غالب دارد که دارای شرایط زیر باشد:

۱. رک: مفید، الفصول العشرة فی الغیبة، ص ۱۱۴ - ۱۱۷.

۱ - عالم به جمیع قوانینی باشد که بشر به آن‌ها محتاج است؛

۲ - قدرت خارق العاده داشته باشد؛

۳ - از گناه و اشتباه و گمراهی به دور باشد.

مقدمه پنجم: دوازده امام

پیامبر اکرم ﷺ - بتابر روایاتی که از طریق شیعه و سنی رسیده - امامان

و خلفای بعد از خود را تا روز قیامت دوازده نفر معرفی کرده است:

(الف) بخاری به سندش از جابر بن سمره نقل کرده که گفت: من از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا». فقال كلمة لم أسمعها. فقال أبي: إنه قال: «كلهم من قریش». ^۱ «بعد از من دوازده امیر خواهد بود». سپس جابر می‌گوید: پیامبر ﷺ کلمه‌ای فرمود که من نفهمیدم. پدرم به من گفت که پیامبر ﷺ فرمود: «تمام آن‌ها از قریشند».

(ب) متقی هندی به سندش از انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «لن يزال هذا الدين قائماً إلى اثني عشر من قریش، فإذا هلكوا ما جت الأرض بأهلها»؛ ^۲ «این دین برپاست تا این‌که دوازده نفر از قریش بر آن امامت و خلافت کنند و بعد از هلاکت دوازده امام، زمین زیر و رو خواهد شد».

(ج) ابن شهر آشوب به سندش از امام حسین ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «فأخبرني يا رسول الله ﷺ هل يكون بعدك نبي؟ فقال: لا، أنا خاتم النبيين،

۱. صحيح بخاری، ج ۸، ص ۱۲۷، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف، ح ۷۲۲۳.

۲. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳، ح ۳۳۸۶۱.

لكن يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ بَعْدَ نَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ...»^۱؛ «از رسول خدا ﷺ سؤال نمودم که آیا بعد از شما پیامبری خواهد آمد؟ فرمود: خیر، زیرا من خاتم انبیا هستم. و لكن بعد از من امامانی خواهند آمد که قیام کنندگان به قسط و عدل اند و عدد آن ها به تعداد نقبای بنی اسرائیل - دوازده نفر - است...».

نکاتی درباره احادیث دوازده خلیفه

۱ - مضمون این احادیث را ۳۵ نفر از صحابه نقل کرده اند و تنها از جابر بن سمره با پنجاه سند از پیامبر ﷺ روایت شده است.

۲ - حدیث از جهاتی صحیح السند است که در این مقام، برای ذکر آن ها مجال نیست.

۳ - این احادیث از جهاتی دلالت بر امامت اهل بیت معصومین علیهم السلام دارد:
الف) همزمانی نشر این احادیث با نشر احادیث ثقلین. از همین رو حدیث ثقلین می تواند مفسر این احادیث باشد؛

ب) همزمانی این احادیث با حدیث غدیر؛

ج) در برخی از روایات دوازده خلیفه از آن ها چنین تعبیر آمده است که دین در عصر آن ها عزیز بوده و قوام دین به آن ها است.^۲

د) در بعضی دیگر از روایات درباره آن ها چنین آمده است: «لایضرهم من خذلهم»^۳؛ «کسی که در صدد خواری آن ها باشد نمی تواند به آن ها ضرری برساند».

۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۳۰۰. ۲. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ج ۶، ص ۴.

۳. معجم الکبیر طبرانی، ج ۲، ص ۱۹۶، ج ۱۷۹۴.

مقدمه ششم: ضرورت وجود حجت در روی زمین

از مجموعه روایات و ادله عقلی استفاده می‌شود که بقای امام معصوم و حجت خدا در روی زمین تا روز قیامت از امور ضروری است، به ادله عقلی آن در کتابی مستقل به آن می‌پرداخته‌ایم؛ اکنون به برخی از روایات که این مضمون از آن‌ها استفاده می‌شود اشاره می‌کنیم:

۱ - احادیث ثقلین: در ذیل بعضی از آن‌ها چنین آمده است: «...انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»؛ «...همانا کتاب و عترت از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».^۱

ابن حجر هیتمی در کتاب الصواعق المحرقة می‌نویسد: «و فی أحادیث الحثّ علی التمسک بأهل البیت إشارة إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به إلى يوم القيمة، كما أنّ الكتاب العزیز كذلك. ولهذا كانوا اماناً لأهل الأرض...»^۲ احادیثی که مردم را به تسمک به اهل بیت وادار می‌کند اشاره دارد به این که تا روز قیامت زمین خالی از شخص شایسته از اهل بیت نیست تا این که مردم به او تمسک کنند، همان طوری که کتاب عزیز این چنین است. «علامة مناوی در فیض الغدیر، سیوطی در شرح جامع الصغیر و علامه سمهودی در جواهر العقدين به همین مضمون تصریح کرده‌اند.

۲ - احادیث معرفت امام که از طرق شیعه و سنی وارد شده که پیامبر ﷺ فرمود: «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»^۳ «هرکسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۱. ۲. صواعق المحرقة، ص ۱۴۹.

۳. شرح مقاصد ج ۳، ص ۳۷۵، المغنی قاضی عبدالجبار، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳- احادیث بسیاری به این مضمون از طرق شیعه وارد شده که اگر زمین از حجت خالی گردد زمین دگرگون می شود.

مرحوم کلینی به سند صحیح از ابی حمزه نقل می کند که فرمود: از امام صادق (ع) سؤال کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ حضرت فرمود: «لو بقیة الأرض بغير امام لساخت»^۱ «اگر زمین بدون امام شود، هر آینه دگرگون خواهد شد».

در کتاب های روایی، روایات صحیح بسیاری به این مضمون وارد شده است.

واضح است که حجت خدا باید در روی زمین باشد تا بتواند آن را از دگرگونی نجات دهد؛ کسی که بر عالم ماده و ناسوت حجت است.

مقدمه هفتم: خوف از قتل

یکی از اسباب گوشه نشین شدن انبیا و رسل، خوف از قتل به جهت حفظ جان و به امید نشر شرایعشان بوده است، خداوند متعال از زبان حضرت موسی (ع) می فرماید: «فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ»^۲ «پس از میان شما گریختم، هنگامی که از شما ترسیدم».

هم چنین خداوند متعال از زبان شخصی از بنی اسرائیل خطاب به حضرت موسی (ع) می فرماید: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتِمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ»^۳ «گفت: ای موسی رجال دربار فرعون در کارت مشورت می کنند تا تو را به قتل رسانند».

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱۰. ۲. سوره شعراء، آیه ۲۱.

۳. سوره قصص، آیه ۲۰.

آری، خوف یکی از اسبابی بود که موسی بن عمران علیه السلام را مجبور به فرار از مصر کرد و او را به سوی شعیب رسانید.

امام مهدی علیه السلام نیز با نبود اسباب عادی برای نصرت و یاریش، وقوت و قدرت دشمنانش خوف حبس بلکه قتل و به دار آویختن برای او بوده است، لذا از ابتدا برایش چاره‌ای جز اعتزال و غیبت نبود تا این که امر خدا صادر شود و ظهور او مقدر گردد.

از همین رو در روایتی که صندوق به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده آمده است: «للقائم غیبة قبل قیامه، قلت: ولم؟ قال: یخاف علی نفسه الذبح»^۱ «برای قائم غیبتی است قبل از قیامش. زراره می‌گوید: به حضرتش عرض کردم: به چه جهت؟ فرمود: زیرا او به جهت قتل بر خود می‌ترسد».

در این جا سؤالی که مطرح است این که چرا خداوند متعال بین او و دشمنانش حائل نگشته و مانع از قتل او نشده است؟ در جواب باید گفت؟ منع از قتل بر دو قسم است:

۱ - منعی که منافات با تکلیف بندگان ندارد و آن، با امر به متابعت و یاری آن حضرت و نهی از مخالفت و نافرمانی او حاصل می‌گردد. که این عمل را انجام داده است.

۲ - منعی که با تکلیف منافاتی داشته و باطل‌کننده ثواب و عقاب است که همان جلوگیری از قتل به صورت جبر است. این عمل چه بسا مفسده‌انگیز نیز می‌باشد. لذا در جای خود گفته شده که در امر امامت و برپایی آن سه وظیفه وجود دارد:

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱، ح ۱۰.

۱ - نصب الهی؛

۲ - قبول امام؛

۳ - قبول مردم.

و با نبود هر کدام از این شروط، امر امامت نیز منتفی می‌گردد.

شیخ مفید در رساله سوم خود راجع به غیبت می‌نویسد: «اگر کسی اعتراض کند که اگر سبب غیبت طولانی آن حضرت، کثرت دشمنان و خوف بر جان خود از آنان است، چرا امامان قبل از او غیبت نکردند، در حالی که زمان و عصر امامان قبل به مراتب دشوارتر و دشمنان آنها زیاده‌تر بوده است، با این وجود می‌بینیم که همه آنان ظاهر بودند و از شیعیان خود غایب نشدند...؟ او در جواب این اشکال می‌گوید: عصر امام زمان علیه السلام با امامان قبل از او به مراتب مختلف بوده است، زیرا آنچه از احوال امامان سابق بر آن حضرت استفاده می‌شود آن است که آنها در تقیه بوده و مأمور به قیام شمشیر نبوده‌اند، چون مصلحت در آن نبوده است... و لذا به این جهت از غیبت و استتار بی‌نیاز شدند. ولی امام زمان علیه السلام از آن جا که به قیام شمشیر و جهاد در راه دشمنان خدا مشهور شده است، و اوست مهدی امت که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود، لذا دشمنان در کمین او بوده و قصد نابودی حضرت را داشتند. و از آن جا که یاران آن حضرت نیز آمادگی دفاع از او و کیانش را نداشتند، غیبت بر آن حضرت علیه السلام لازم شد. در غیر این صورت حضرت با ظهورش جان خود و شیعیان را در معرض خطر قرار می‌دادند بدون آن که ثمره‌ای بر آن مترتب گردد...»^۱

۱. مفید، خلاصة الرسالة الثالثة في الغيبة.

مقدمه هشتم: بیعت نکردن امام زمان علیه السلام با حاکمان یکی از اسباب و عوامل غیبت امام زمان علیه السلام که در روایات به آن اشاره شده، بیعت نکردن آن حضرت با حاکمان عصر خود است.

شیخ صدوق در کمال الدین به سندش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «يقوم القائم و ليس في عنقه لأحد بيعة»^۱ قائم علیه السلام قیام خواهد کرد، در حالی که بیعت کسی بر گردن او نخواهد بود.

و نیز به سندش از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «كأنّي بالشيعة عند فقدانهم الرابع من ولدي يطلبون المرعى فلا يجدونه». قلت: ولم ذلك يا بن رسول الله؟ قال: «لأن إمامهم يغيب عنهم». قلت: ولم؟ قال: «لئلا يكون لأحد في عنقه بيعة إذا قام بالسيف»^۲ «گویا حال شیعه را هنگام فقدان و غیبت فرزند چهارم خود می‌بینم؛ یعنی غیبت امام مهدی (عج) که چگونه مردم به دنبال او رفته و او را طلب می‌کنند، ولی او را نمی‌یابند. آن‌گاه حسن بن فضال به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! جهتش چیست؟ حضرت فرمود: تا این که هنگامی که قیام به شمشیر می‌کند، برای کسی بر گردن او بیعتی نباشد».

این مسئله امری کاملاً عادی و عرفی است، زیرا هر کسی که درصدد اصلاح دنیوی یا دینی است طبیعتاً قراردادهای و پیمان‌هایی را با بعضی از قدرتمندان می‌بندد تا با کمک گرفتن از آن، امر اصلاح خود را به پیش برد.

۱. إكمال الدین، ص ۴۸۰، باب علت غیبت.

۲. همان.

و لازمه این عهد و پیمان، متعرض نشدن آنان است تا امر اصلاح او به پایان
رسد، و این امر نیازمند تعطیل اجرای برخی از احکام و معامله خلاف واقع با
آن کردن است، به جهت خوف و تقیه.

از همین رو خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ
عَهْدَهُمْ﴾^۱ «مگر آن گروه از مشرکان که با آن‌ها عهد بسته‌اید و چیزی از
[تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده، و کسی را بر ضد شما پشتیبانی
نموده‌اند. پس با آن‌ها عهد را تا مدتی که مقرر داشته‌اید نگاه دارید که خدا
پرهیزکاران را که به عهد خود وفا کنند دوست دارد».

ولی امام مهدی علیه السلام - از آن جا که هنگام ظهورش به واقع تکلیف کرده و از
کسی تقیه نمی‌کند همان گونه که از اخبار استفاده می‌شود و از طرفی دیگر هر
لحظه احتمال ظهورش وجود دارد - لازمه آن این است که بیعت هیچ کسی بر
گردن آن حضرت نباشد.^۲

مقدمه نهم: انواع هدایت

هدایت بر چهار نوع است:

۱ - هدایت فطری: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا
فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾^۳
«پس تو ای رسول [یا همه پیروانت] مستقیم رو به جانب آیین پاک اسلام آور

۱. سوره توبه، آیه ۴.

۲. ر.ک: سید صدر الدین صدر، المهدی، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

۳. سوره روم، آیه ۳۰.

و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که در خلقت خدا هیچ تغییری نباید داد. و این است آیین استوار حق و لکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند».

۲ - هدایت تشریعی: یعنی راهنمایی کردن که متفرع بر حضور امام در میان جامعه است. خداوند می‌فرماید: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾^۱ «پس خداوند رسولان را فرستاد که نیکان را مژده دهند و بدان را بترسانند».

۳ - هدایت تکوینی: که همان تصرف و تدبیر در نظام آفرینش است. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾^۲ «آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود [آصف بن برخیا یا خضر یا سلیمان] گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت او را به اینجا می‌آورم [و همان دم حاضر کرد]. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد؛ گفت: این توانایی از فضل خدای من است...».

۴ - هدایت باطنی (ایصال به مطلوب): که شعبه‌ای از ولایت تکوینی است. این نوع هدایت متفرع بر وجود امام زمان علیه السلام است نه حضور او. خداوند متعال به این نوع هدایت اشاره دارد آنجا که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۳ و آنان - انبیاء - را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.

۲. سوره نمل، آیه ۴۰.

۱. بقره، آیه ۲۱۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

پر واضح است که انبیای الهی که در آیه، نامی از آنها برده شده قبل از رسیدن به مقام امامت، مقام نبوت و هدایت تشریعی جامعه را دارا بودند. از مجموع مقدماتی که به صورت اختصار بیان شد، مسئله غیبت امام زمان علیه السلام به طور وضوح توجیه خواهد شد.

طول عمر

حضرت مهدی «علیه السلام»

شیعه امامیه به تبع ادله قطعی معتقد به امامت امام زمان مهدی موعود علیه السلام از سال ۲۵۵ هجری تاکنون است. این اعتقاد مستلزم آن است که امکان داشته باشد شخصی بیش از هزار سال عمر کرده باشد. این لازمه برای برخی گران آمده است. می‌گویند: چگونه ممکن است شخصی این مقدار عمر کند. اینان در واقع از آن جهت که اصل اعتقاد به امامت و مهدی موجود را قبول ندارند، مسأله طول عمر را بهانه قرار داده‌اند تا اصل عقیده به امامت و مهدویت شیعه را به زیر سؤال برند.

سائح علی حسین مغربی می‌گوید:

«اهل سنت نظریه بقاء و زنده ماندن مهدی بیش از هزار سال تا هر زمان که خدا بخواهد را مورد انتقاد قرار داده‌اند، عمری به این مقدار هرگز در بین بشر مرسوم نبوده و دلیلی نیز از شرع بر آن وجود ندارد».^۱

همان‌گونه که دکتر احمد محمود صبحی اعتقاد به طول عمر امام زمان علیه السلام را از قوی‌ترین اعتراضات متوجه به عقیده مهدویت نزد شیعه دوازده امامی قرار داده است. او می‌گوید: «زنده ماندن مهدی بیش از هزار سال جای تردید

۱. تراثنا و موازین النقد، ص ۲۰۳.

دارد، و این موجب سست شدن عقیده به مهدویت از ریشه و اساس می‌شود».^۱

جا دارد این مسأله را از ابعاد گوناگون آن مورد بحث و بررسی قرار دهیم تا استبعاد از آن برطرف شود.

تحقیق مسأله

مسأله طول عمر امام زمان علیه السلام از جمله اموری است که با موازین عقلی و منطقی سازگاری کامل دارد و مطابق با ادله نقلی نیز می‌باشد، به حدی که برای مؤمن منصف جای هیچ گونه شک و تردیدی را در این مسأله باقی نمی‌گذارد. هیچ گاه جای استبعاد در مسائل اعتقادی نیست در صورتی که برهان و ادله قطعی از عقل و نقل بر آن دلالت کند. اینک به بررسی مسأله با ذکر ادله عقلی و نقلی آن برای رفع استبعاد می‌پردازیم:

۱ - عموم قدرت خداوند

همان گونه که در علم کلام به اثبات رسیده خداوند قادر بر هر امری است همان گونه که عالم به هر چیزی است، هر امری که قابلیت برای تعلق قدرت را داشته باشد و محال ذاتی و وقوعی نباشد، گرچه بر خلاف عادت عمومی باشد. لذا محال نیست که خداوند به جهت مصالحی عمر شخصی را طولانی کرده و از آفات مرگ او را نگه دارد. طبیعت آتش سوزاندن است، ولی به امر خداوند

۱. نظریه الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية، ص ۴۱۱.

برای حضرت ابراهیم علیه السلام سرد و سلام خواهد شد: «قُلْنَا يٰ نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ»^۱ «گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش».

پس می توان به عمومیت قدرت الهی بر طول عمر حضرت استدلال نمود، زیرا طول عمر به این حد محال ذاتی یا وقوعی نیست.

۲- اعجاز

نبوت و امامتی که امتداد خط نبوت است همواره همراه با اعجاز است. هرکس که ادعای نبوت یا امامت کند و همراه آن اظهار معجزه نماید، دلالت بر صدق ادعایش دارد، و از جمله معجزات خاتم اوصیاء امام زمان علیه السلام را می توان طول عمر شریفشان به حساب آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام بر این مسأله اعجازی اشاره کرده اند تا برای کسی تصوّرش دشوار نشود.

مسأله طول عمر امام زمان علیه السلام و فهم آن بر کسی که معتقد به معجزات و امور خارق العاده است، سهل و آسان می باشد، زیرا علل و اسباب منحصر در امور عادی نیست.

علامه طباطبایی می فرماید: «کسی که روایات وارد شده از رسول اعظم و امامان اهل بیت علیهم السلام در خصوص امام غائب را مطالعه کرده باشد به این نتیجه می رسد که نوع حیات امام غائب با معجزه و خرق عادت است، و طبیعی است که خرق عادت امری محال نیست و نمی توان خرق عادت را از طریق علم به

طور مطلق نفی نمود. عوامل و اسبابی که در عالم تأثیر گذارند هرگز منحصر در حدود دید ما و شناخت ظاهری ما نیست. ما نمی‌توانیم عوامل دیگر را از ماوراء طبیعت نفی نماییم... و لذا ممکن است که عواملی در فرد یا افرادی از بشر وجود داشته باشد که بتواند انسان را بهره‌مند از عمر طولانی کند به حدی که گاه به هزار یا هزارها سال برسد. بنابراین علم طب هرگز از کشف راز طول عمر انسان واقف نشده است.^۱

ولی این نکته قابل توجه است که اگر هنوز علم طب به این نتیجه نرسیده باشد، ما می‌توانیم مسأله طول عمر امام زمان (عج) را از راه اعجاز به اثبات رسانیم، خصوصاً آنکه مطابق برخی از روایات سن حضرت دائماً در حد شخص چهل ساله است. این معجزه بالاتر از این نیست که فردی در سنین پنج سالگی به امامت برسد. همان‌گونه که امام زمان (عج) چنین بود. و همان‌گونه که حضرت مسیح (ع) در گهواره سخن گفت.

آری امتیاز این معجزه یعنی طول عمر به این است که علم بشری می‌تواند به راز و رمز آن پی برده و به آن دسترسی پیدا کند، بر خلاف معجزات دیگر از قبیل زنده کردن مردگان یا سرد شدن آتش یا عالم بودن طفل به جمیع معارف بدون فراگیری از کسی، گرچه این امور عقلاً ممکن است و محال ذاتی یا وقوعی نیست، و لذا مورد اعجاز قرار می‌گیرد، ولی عموم بشر عادی به هر حد و توانی برسد از آن عاجزند.

شهید صدر می‌فرماید:

۱. شیعه در اسلام، ص ۱۹۸.

«... ما فرض می‌کنیم که عمر طولانی از حیث علمی ممکن نیست... نتیجه چیست؟ مقصود شما این است که بگویید: طولانی شدن عمر انسان تا چند قرن بر خلاف قوانین طبیعی است که علم با وسائل تجربی و پیشرفته به اثبات رسانده است، تازه به این نتیجه می‌رسیم که این حالت معجزه بوده که قانون طبیعی را در حالتی معین به جهاتی خاص معطل گذاشته و خرق کرده است... این معجزه تازه یا غریبی نیست برای کسی که از نصوصات قرآن و سنت استمداد جسته و استفاده می‌کند، این موضوع عجیب‌تر از نقض قانون انتقال حرارت از جسم پر حرارت به جسم کم حرارت نیست، که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام نقض شده است تا جان او محفوظ بماند. خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»^۱.
آن‌گاه نمونه‌هایی از معجزات و خوارق عادات به جهات مصالحی اهم را مثال می‌زنند که اگر از مسأله طول عمر در حد اعجاز مهم‌تر نباشد در اهمیت کمتر نیست...^۲

۳- امکان علمی

مقصود به امکان علمی آن است که برخی از امور است که امکان علمی نداشته و نمی‌توان با وسائل مدرن و پیشرفته امروز آن را علمی ساخت، ولی به لحاظ قوانین علمی هیچ گونه قاعده و قانونی که مانع وقوع و تحقق آن باشد وجود ندارد. از باب نمونه رفتن انسان به سیاره زهره از جنبه علمی هیچ

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۹.

۲. بحث حول المهدی علیه السلام، ص ۷۷ - ۸۰.

گونه اشکال علمی ندارد، بلکه علم و قوانین مربوطه دلالت بر امکان وقوعی آن دارد، گرچه هنوز بشر به آن دسترسی پیدا نکرده است. به عکس این مورد، صعود و پیاده شدن در قرص خورشید هم از جهت علمی غیرممکن است و هم به لحاظ تجربی تحقق نیافته است، و هیچگاه آرزوی مراکز علمی نبوده است، و هرگز خیال بشر نیامده که بتواند سپری ضدّ حرارت بسازد که قدرت مقاومت با حرارت خورشید را داشته باشد.

در مورد طول عمر نیز می‌گوییم: از جنبه علمی نیز هیچ مشکل قانونی برای طول عمر بشر وجود ندارد، بلکه علم و تکنیک پیشرفته بشر می‌تواند چندین برابر بیش از این عمری را که دارد داشته باشد.

علم جدید در صدد دسترسی به فرمولهای جدیدی است که با آن بتوان بر طولانی کردن عمر انسان به چندین برابر وضع موجود فائق آمد.

برنارد شو می‌گوید: «از اصول علمی ثابت نزد تمامی علماء بیولوژی آن است که عمر انسان ممکن نیست که برای او حدّ ثابتی باشد، طول عمر مسأله‌ای است که حدّ نمی‌پذیرد».^۱

دانشمند معروف آلمانی «وایزمن» می‌گوید: «هیچ تلازمی بین مرگ و قوانین طبیعی نیست؛ زیرا ما در عالم طبیعت عمری می‌بینیم که بین یک لحظه تا خلود علی الدوام پایین و بالا می‌رود، خلود، عمر طبیعی و فطری موجودات است، ولذا عمر «متوشلخ» ۹۶۹ سال بوده است. در عصر حاضر مشاهده می‌کنیم که عمر طبیعی انسان افزایش پیدا کرده است، و هیچ مانعی

۱. عمرالمهدی بین العلم والأدیان، ص ۶.

از بالا رفتن مدت زمان آن وجود ندارد. متوسط عمر انسان در اروپا در قرن شانزدهم میلادی (۲۱) سال، و در قرن هجدهم (۲۶) سال و در قرن نوزده (۳۴) سال، و در اوایل قرن بیستم به (۵۰) سال رسید. در حالی که در وقت کنونی متوسط و میانگین عمر طبیعی انسان به (۷۰) سال رسیده است.^۱

جامعه شناسان معتقدند که زود است که متوسط عمر انسان به حدود (۲۰۰) سال نیز برسد.^۲

برخی دیگر از دانشمندان معتقدند که مدت طبیعی عمر هر موجود زنده بین هفت تا چهار برابر مدت رشد او پایین و بالا می‌رود. و لذا اگر زمان رشد انسان (۲۵) سال است باید مدت طبیعی عمر انسان در حدود (۲۸۰) سال بوده است.^۳

«متشیکوف» شاگرد پاستور - کاشف میکروب - می‌گوید: «جسم انسان آمادگی (۳۰۰) سال زندگی را دارد، آنان که در هفتاد یا هشتاد سالگی می‌میرند، اعضاء و جوارح سالمی دارند که می‌تواند تا این حد باقی بماند، ولی عواملی در بدن او پدید آمده که عمر او را کوتاه کرده است، مثل این که کسی کارهایی را انجام دهد که فوق طاقت او بوده یا مرضی بر بدن او عارض شده باشد....

آن‌گاه می‌گوید: از جمله عوامل فنا و موت در انسان وجود میکروب‌های زیادی است که در معده انسان پدید می‌آید که قدرت زندگی را به تدریج از انسان سلب می‌کند و در نتیجه انسان را به مرگ سوق می‌دهد».^۴

۲. مجلة الأهرام، مصر ۳ دسامبر ۱۹۳۰.

۴. دائرة المعارف قرن بیستم، ماده حیات.

۱. همان، ص ۷.

۳. دادگستر جهان، ص ۲۹۷.

فلوکر - فیزیکدان معروف - می‌گوید: «حدّ طبیعی عمر انسان (۶۰۰) سال است». و «روجر بیکم» دانشمند انگلیسی آن را به (۱۰۰۰) سال رسانده است.^۱

میانگین مرگ و میر در عالم به (۶۰۰) میلیون نفر در سال می‌رسد، که از تمام آن‌ها باید سؤال شود که چرا مردند، با این‌که می‌توانستند هنوز از دنیا رحلت نکنند.

دکتر کیلوردها ورز آمریکایی می‌گوید: «علم طب می‌تواند قیدها و حدودی را که مانع از طول عمر انسان است با کمک دانش تغذیه از بین بردارد، ما امروز امیدواریم که برخلاف عمر پدران و اجدادمان به چنین طول عمری دست یابیم».^۲

برخی دیگر از جامعه شناسان بعد از بحث‌های فراوان به این نتیجه رسیده‌اند که جسم انسان چنین ساخته شده که بیش از هزار سال عمر داشته باشد.^۳

پرفسور اتینگر می‌گوید: «نسل جدید همان‌گونه که به سفرهای فضایی ایمان آورد، در آینده‌ای نه چندان دور ایمان خواهد آورد که خلود انسان در حیات دنیوی امر بعیدی نیست؛ زیرا با پیشرفت تکنولوژی که امروزه مشاهده می‌کنیم می‌توان عمر انسان را در قرن آینده به هزاران سال رساند».^۴

۱. مجله دانشمند، سال ۶، شماره ۱، ص ۴۳.

۲. راهی به سوی حیات نو، ص ۱۴. ۳. مجله اطلاعات، شماره ۳۱۱، ص ۲۲.

۴. مجله دانشمند، سال ششم، شماره ۶.

پرفسور سیلی می‌گوید: «مرگ، مرض تدریجی است هیچ‌کس با پیری از دنیا نرفته است. پیشرفت علم طب زود است که به انسان قدرتی دهد که بتواند عمرش را به چندین برابری که الآن هست برساند».

شیخ طنطاوی جوهری در تفسیر «الجواهر» در ذیل آیه شریفه: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ»^۱ مقاله‌ای را از مجله‌ای به نام «کل شیء» نقل کرده که در آن بحث مبسوطی از امکان طولانی شدن عمر انسان و تجدید قوای پیری به میان آمده است.

استاد یا دکتر «فورونوف» که اسمش به همین جهت که بشارت به طول عمر داده در هر ناحیه پیچیده است، با کارهای عملی و تجربی که بر روی حیوانات بسیاری کرده به این نتیجه رسیده است. او که صاحب همان مقاله است می‌گوید: «من تاکنون (۶۰۰) کار تجربی موفقیت‌آمیز داشته‌ام، و الآن با اطمینان تمام می‌توانم ادعا کنم که می‌توان قوا و نیروهای پیری را تجدید نمود و پیری را نیز به تأخیر انداخت، و عمر طبیعی (۷۰) ساله انسان را چندین برابر کرد....»

شکی نیست که کار و عادات و اعتدال، از عوامل اساسی برای طول عمر انسان است. و افراط در هر کاری با انحراف از نظام طبیعی سبب کوتاهی عمرهاست....

مسأله طول عمر از مسائلی نیست که مورد انکار دانشمندان و صاحبان مذاهب و ادیان باشد، بلکه هرکس از طریق فن و علم و یا از طریق دین

و مذهب خود آن را به اثبات رسانده است. هر مقدار که انسان به قواعد حفظ صحت بدن آگاه‌تر باشد عمر او طولانی‌تر است، و هر مقدار که در انسان اسباب کوتاهی عمر بیشتر پدید آید، بهره‌ او از زندگی کمتر و در نتیجه عمر او کمتر خواهد بود.

برخی از اطباء معتقدند که مرگ ناشی از مرض است نه پیری، و مرض‌ها اسباب گوناگونی دارند که برخی از آن‌ها تحت اختیار انسان نیست، همانند جهل پدر و مادر انسان به دستورات بهداشتی و رعایت نکردن آن، زیرا سلامت مزاج والدین دخالت بسزایی در اعتدال مزاج طفل دارد، خصوصاً هنگام نکاح کردن. و نیز تربیت خوب داشتن و محیط آرام ایجاد کردن از عوامل بسیار مؤثر در رشد و طول عمر طفل خواهد بود. ولی برخی دیگر تحت اختیار انسان است و لذا انسان می‌تواند آن را از خود دور کند همانند افراط در خوردن و آشامیدن و مرتب نبودن و نظم صحیح نداشتن در کارهای روزمره و اعمال غرایز جنسی که موجب اختلال در مزاج می‌شود. و نیز اخلاق رذیله و صفات ناپسند و اعتقادات باطل از آن جهت که موجب اضطراب روحی می‌شود برای انسان مضر خواهد بود. ابتلا به وسواس خبیث که اطمینان و سکون را از انسان می‌گیرد، در کوتاهی عمر مؤثر است. حال اگر انسانی تمام این درها را بر روی خود ببندد و بر آن‌ها غالب شود، عمرش حدی ندارد، و این مطلب به حسب قواعد علمی امتناعی ندارد.

آری، به گفته انبیا به اثبات رسیده که باید هر انسانی طعم مرگ را بچشند

و هر چیزی فانی شدنی است: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ»^۱ ولی نمی‌توان عمر طولانی برای انسان به هزاران سال یا بیشتر را نفی کرد»^۲.

دیمند وبرل از استاتید دانشگاه جونس هپکنس می‌گوید: «تمام اجزای اصلی انسان بدون استثنا با امتحان به اثبات رسیده که قابل خلود است، و یا حداقل قابل عمری طولانی‌تر از این مقدار عمر است... و اول کسی که این مطلب را از حیث تجربی امتحان نمود دکتر جاک لوب از کارکنان مرکز «راکفلر» است... او و دیگران بعد از تجربه‌های فراوان در حیوانات به این نتیجه رسیدند که اگر برخی از مواد آلی به اجزاء بدن حیوانات اضافه شود قابل رشد و عمر بیشتری است...»^۳.

عجب آن است که اهل سنت اعتقاد به ولادت و وجود امام مهدی (عج) را به جهت طول عمر قبول نمی‌کنند، در حالی که در صحیح‌ترین مصادر حدیثی خود روایاتی را نقل می‌کنند که در آن به قضایا و اشخاصی در آن احادیث اشاره شده که عمرهای بسیار طولانی داشته و دارند، و از آن جمله حدیث معروف به حدیث جساسه است که در صحیح مسلم به طور تفصیل آمده است. در حدیث جساسه اشاره به وجود شخصی به نام «دجال» شده که بنا عمری بسیار طولانی غائب از دیدگان مردم در جزیره‌ای از دریا زندگی می‌کند و در برهه‌ای از زمان دست به نهضتی باطل خواهد زد.^۴

۱. سوره نساء، آیه ۷۸. ۲. تفسیر الجواهر، ج ۱۷، ص ۲۲۴.

۳. مجله «المقتطف» جزء سوم از سال ۵۹، در مقاله‌ای تحت عنوان: (آیا انسان در دنیا خالد می‌شود؟).

۴. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰۳-۲۰۵، باب فی الدجال.

۴ - امکان عملی

فلاسفه و متکلمین می‌گویند: ادلّ دلیل بر امکان شیئی وقوع آن شیئی در خارج است. اگر سخن از امکان چیزی در خارج یا عدم امکان آن است، بهترین دلیل بر امکان آن وقوع در خارج است.

در مورد طول عمر نیز همین قانون جاری است، بهترین دلیل بر امکان آن رجوع به تاریخ گذشته است، چه بسیار افرادی که در طول تاریخ عمرهای بسیار طولانی داشته‌اند، که طول عمر حضرت مهدی علیه السلام نیز یکی از آن‌ها خواهد بود.

خداوند متعال درباره حضرت یونس «ذوالنون» می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلِثَّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾؛^۱ «و اگر او از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند».

نتیجه این که امکان دارد که بدن انسان عمری طولانی تا روز قیامت داشته باشد.

و نیز در مورد حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾؛^۲ «و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آن‌ها نهصد و پنجاه سال درنگ کرد».

مطابق نظر مسلمانان و مسیحیان، حضرت مسیح علیه السلام تاکنون زنده بوده و در آخرالزمان از آسمان فرود خواهد آمد و پشت سر امام زمان علیه السلام نماز

۲. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۱. صافات / ۱۴۳ - ۱۴۴.

می‌گذارد و به امر الهی او را در راه رسیدن به اهدافش یاری خواهد نمود، همان‌گونه که از آیات و صریح روایات استفاده می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^۱ «و قطعاً او را نکشتند بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خداوند توانا و حکیم است».

در روایت وارد است که آنچه در اُمّت‌های پیشین اتفاق افتاده اتفاق خواهد افتاد، پس همان‌گونه که در اُمّت‌های پیشین کسانی بودند که عمرهای طولانی داشته‌اند در این اُمّت نیز چنین خواهد بود.

محمد بن یوسف گنجی شافعی می‌گوید: «هیچ امتناعی در بقا وجود مهدی علیه السلام نیست، به دلیل این که عیسی، الیاس، و خضر از اولیاء و دَجّال و شیطان ملعون از دشمنان خداوند باقی بوده و عمر طولانی دارند، و اینان به کتاب و سنت بقا عمرشان به اثبات رسیده است، و علما نیز بر این مطلب اتفاق نظر دارند، ولی در جواز آن در مورد مهدی علیه السلام اشکال می‌کنند...»^۲.

عمرهای طولانی در اُمّت‌های پیشین

کسانی که عمرهای طولانی داشته‌اند را می‌توان بر اساس قرن‌ها طبقه بندی نمود:

۱- کسانی که عمرشان از صد سال تجاوز کرده و به دویست نرسیده است:

- ابراهیم خلیل با ۲۰۰ یا ۱۷۵ سال عمر.^۳

۱- سوره نساء، آیات ۱۵۷-۱۵۸.

۲- کفایة الطالب، بخش آخر.

۳- کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۳.

- اسماعیل ذبیح الله با عمر ۱۳۷ سال.^۱
- ساره با عمر ۱۲۷ سال.^۲
- اسحاق با عمر ۱۶۰ سال.^۳
- یعقوب با عمر ۱۴۷ سال.^۴
- یوسف فرزند یعقوب با عمر ۱۲۰ - ۱۲۳ یا ۱۱۰ سال.^۵
- منوچهر با پادشاهی ۱۲۰ سال.^۶
- عمران با عمر ۱۳۷ سال.^۷
- موسی بن عمران با عمر ۱۲۰ سال.^۸
- هارون با عمر ۱۲۳ یا ۱۲۰ سال.^۹
- یوشع بن نون با عمر ۱۲۶ سال.^{۱۰}
- ۲- کسانی که عمر آنان از ۲۰۰ سال تجاوز کرده و به سیصد نرسیده است:
- صفی بن ریاح، ۲۷۰ سال.^{۱۱}
- ضبیره بن سعید بن سهم بن عمر، ۲۲۰ سال.^{۱۲}
- عامر بن طرب غدوانی از حکمای عرب، ۲۰۰ سال.^{۱۳}

- | | |
|------------------|------------------------------|
| ۱. همان. | ۲. همان، ص ۱۶۱. |
| ۳. همان، ص ۱۶۰. | ۴. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۹. |
| ۵. همان، ص ۱۸۷. | ۶. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۷. |
| ۷. همان، ص ۵۸. | ۸. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۸. |
| ۹. مروج الذهب. | ۱۰. همان. |
| ۱۱. همان. | ۱۲. کنزالفوائد، ص ۲۵۰. |
| ۱۳. همان، ص ۲۵۱. | |

- ۱۔ حرث بن کعب مذحجی، ۲۶۰ سال۔
- ۲۔ اقوت بن مالک، ۲۳۰ سال۔
- ۳۔ خثعم بن عوف بن حذیفہ، ۲۵۰ سال۔
- ۴۔ اوس بن ربیعہ بن کعب بن امیہ اسلمی، ۲۱۴ سال۔
- ۵۔ ثعلبہ بن عبدالاشہل، ۲۳۳ سال۔
- ۶۔ درید بن حمہ حبسی، ۲۰۰ سال۔
- ۷۔ زہیر بن جناب بن ہبل حمیری، ۲۰۰ سال یا ۲۵۰ سال۔

۳۔ کسانی کہ عمر شان بہ سیصد سال رسیدہ و بہ چہار صد سال فرسیدہ است:

- ۸۔ عامر بن صالح، ۳۴۰ سال۔
- ۹۔ اکثم بن سیفی اسدس تمیمی، ۳۳۰ سال۔
- ۱۰۔ ثوجدن حمیری، ۳۰۰ سال۔
- ۱۱۔ عبد بن شریذ جرہمی، ۳۱۳ یا ۳۵۰ سال۔
- ۱۲۔ شریح بن عبداللہ جعفی، ۳۰۰ سال۔
- ۱۳۔ عبید بن ابرص، ۳۰۰ سال۔
- ۱۴۔ عوف بن کنانہ کلبی، ۳۰۰ سال۔

- | | |
|------------------------------|------------------------------|
| ۱۔ همان. | ۲۔ همان. |
| ۳۔ همان، ص ۲۵۳. | ۴۔ همان. |
| ۵۔ همان. | ۶۔ همان. |
| ۷۔ بخار الانوار، ج ۱۳، ص ۶۷. | ۸۔ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۴. |
| ۹۔ کمال الدین، ص ۳۱۴. | ۱۰۔ کنز الفوائد، ۲۵۳. |
| ۱۱۔ کمال الدین. | ۱۲۔ الاصابہ. |
| ۱۳۔ کمال الدین. | ۱۴۔ کمال الدین، ص ۳۱۴. |

- سوی بن کاهن، ۳۰۰ سال.^۱
- عبدالمسیح بن بقیله، ۳۵۰ سال.^۲
- ذو اصبع عدوانی، ۳۰۰ سال.^۳
- ۴- کسانی که عمرشان به چهارصد رسید و از پانصد تجاوز ننمود:
- عمر بن جمه دوسی، ۴۰۰ سال.^۴
- حرث بن مضاض جرهمی، ۴۰۰ سال.^۵
- شالخ، ۴۹۳ سال.^۶
- سلمان فارسی، ۴۰۰ سال.^۷
- ۵- کسانی که عمرشان به (۵۰۰) رسید و از (۶۰۰) تجاوز ننمود:
- فریدون بن اثعبان، ۵۰۰ سال.^۸
- ۶- کسانی که عمرشان به (۶۰۰) رسید و از (۷۰۰) تجاوز ننمود:
- قیس بن ساعده، ۷۵۰ سال.^۹
- سام بن نوح، ۶۰۰ سال.^{۱۰}

- | | |
|-----------------------|-------------------------------|
| ۱. همان، ص ۳۰۵. | ۲. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۷۴. |
| ۳. کمال الدین، ص ۳۱۳. | ۴. کنزالفوائد، ص ۲۵۰. |
| ۵. همان، ص ۲۵۱. | ۶. همان، ص ۲۵۴. |
| ۷. نفس الرحمن. | ۸. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۱. |
| ۹. مروج الذهب. | ۱۰. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۴. |

۱- هبل بن عبدالله، ۶۰۰ سال.

۲- فرعون پادشاه مصر، ۶۲۰ سال.

۳- ماریان بن اوس، ۶۶۰ سال.

۷- کسانی که عمرشان به (۷۰۰) سال رسید و از (۸۰۰) تجاوز نمود:

۴- سلیمان نبی، ۷۱۲ سال.

۵- جمشید، ۷۱۶ سال.

۶- لود بن مهلائیل، ۷۳۲ سال.

۷- لمک بن متوسلخ بن ادريس نبی، ۷۰۰ سال.

۸- سطیح، ۷۰۰ سال.

۸- کسانی که عمرشان به (۸۰۰) رسید و از (۹۰۰) تجاوز نکرد:

۹- عمرو بن عامر از حاکمان سرزمین سبا، ۸۰۰ سال.

۱۰- ادريس نبی، ۸۶۲ سال.

۱۱- مهلائیل بن قینان، ۸۹۵ سال.

۱۲- غابر، ۸۷۰ سال.

۲. اخبار الدول.

۴. المستطرف، ج ۲، ص ۲۳.

۶. مروج الذهب.

۸. کمال الدین.

۱۰. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۱.

۱۲. همان.

۱. بحار الانوار.

۳. حیات القلوب.

۵. کامل ابن اثیر.

۷. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۳.

۹. همان.

۱۱. کنز الفوائد، ص ۲۳۵.

۹- کسانی که عمرشان به (۹۰۰) سال رسید و از (۱۰۰۰) تجاوز ننمود:

- آدم صلی الله، ۹۳۰ سال.^۱

- شداد بن عاد بن عوص بن ارم سام بن نوح، ۹۰۰ سال.^۲

- شیث بن آدم، ۹۱۲ سال.^۳

- انوش، ۹۶۵ سال.^۴

- عدیم، از پادشاهان مصر، ۹۲۶ سال.^۵

- قینان، ۹۲۰ سال.^۶

۱۰- کسانی که عمرشان به (۱۰۰۰) سال رسید و از (۲۰۰۰) سال تجاوز

ننمود:

- ضحاک، ۱۰۰۰ سال.^۷

- صاحب مهرجان، ۱۵۰۰ سال.^۸

- بخت النصر، ۱۵۰۷ سال و پنجاه روز.^۹

- بیوراسف بن اروند اسف، ۱۰۰۰ سال.^{۱۰}

۱۱- کسانی که عمرشان از (۲۰۰۰) سال تجاوز نمود:

- نوح پیامبر، ۲۵۰۰ سال.

- | | |
|------------------------------|--------------------------------|
| ۱. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۹. | ۲. کمال الدین. |
| ۳. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۹. | ۴. کنز القوائد، ص ۲۴۵. |
| ۵. اخبار الدول. | ۶. کنز القوائد، ص ۲۴۵. |
| ۷. تاریخ طبری. | ۸. غیبت طوسی. |
| ۹. اخبار الدول. | ۱۰. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۱. |

- لقمان حکیم، ۴۰۰۰ سال و بنابر نقلی ۱۰۰۰ سال.

- لقمان بن عاد، ۳۵۰۰ سال.^۱

۱۲- کسانی که هزاران سال عمر کرده‌اند و تا ظهور امام زمان علیه السلام یا آخر عمر

دنیا زنده خواهند بود، که می‌توان از آن‌ها خضر را مثال زد.^۲

عوامل طول عمر

اطبا و جامعه‌شناسان در مباحثی که از خود ارائه داده‌اند عواملی چند را برای طول عمر انسان ذکر کرده‌اند امثال: اطمینان و اعتماد روحی، عامل وراثت، عامل تغذیه، کم خوراکی، عامل محیط، نوع کار، ترک سیگار، هوای آزاد، سرما، پیاده روی زیاد، برنامه‌ریزی برای زندگی، هدف‌دار بودن زندگی برای انسان، تناسب و تعادل بین کار و استراحت، خواب قیلوله مخصوصاً برای کسانی که بین ۴۰ تا ۵۰ ساله‌اند، داشتن کفش راحت و دارای رنگ زیبا، صبحانه خوب تناول کردن، استفاده از مواهب طبیعی، تنظیم خواب از حیث وقت و مقدار و دیگر عوامل که می‌تواند تأثیر بسزایی در طول عمر انسان داشته باشد.^۳

۵- امکان فلسفی (منطقی)

مقصود به امکان فلسفی یا منطقی آن است که با مراجعه به عقل هیچ گونه مشکل عقلی و فلسفی که مخالف با نظریه طول عمر باشد وجود ندارد. وجود سه پرتقال که به تساوی و بدون کسر به دو نصف تقسیم می‌شوند

۲. المستطرف، ج ۲، ص ۳۳.

۱. اخبارالدول.

۳. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۲، ص ۲۱۳.

امکان عقلی ندارد؛ زیرا عقل قبل از هر عمل تجربی درک می‌کند که سه عدد فرد است نه زوج، و لذا امکان تقسیم به تساوی و زوجیت را ندارد، و الا لازم می‌آید که در یک زمان هم زوج باشد و هم فرد و این تناقض است، تناقضی که عقلاً محال است. ولی وارد شدن انسان در آتش و وارد شدن در قرص خورشید بدون آنکه حرارت آن انسان را بسوزاند محال عقلی و منطقی نیست، زیرا تناقض نیست در این که آتش از جسمی که دارای حرارت بیشتر است به جسمی که حرارت آن کمتر است نرسد، تنها خلاف علم و تجربه است.

از اینجا استفاده می‌شود که دائرة امکان عقلی از دائرة امکان علمی و دائرة امکان عملی وسیع‌تر است.

شکی نیست که طولانی شدن عمر انسان به هزاران سال از جنبه عقلی و منطقی ممکن است، و هیچ گونه اشکال عقلی ندارد، و هیچ گاه مستلزم تناقض نخواهد بود؛ زیرا در مفهوم حیات و زندگی مرگ سریع نهفته نشده است.

فخر رازی در توجیه طول عمر انسان در ذیل آیه شریفه: «فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...»^۱ در تفسیر خود می‌گوید: «برخی از اطباء می‌گویند: عمر انسان بیش از (۱۲۰) سال نمی‌شود، ولی آیه بر خلاف آن دلالت داشته و عقل نیز طول عمر بیش از این مقدار را تأیید می‌کند؛ زیرا بقاء بر ترکیبی که در انسان است ذاتاً ممکن است و گرنه باقی نمی‌ماند. دوام تأثیر مؤثر نیز در او ممکن است؛ زیرا مؤثر در وجود انسان اگر واجب الوجود است که دوام دارد، و اگر غیر واجب الوجود باشد برای او مؤثری است و بالاخره به

۱. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

واجب الوجود باز می‌گردد که دوام دارد. لذا ممکن است که تأثیر واجب الوجود دائمی گردد، که در نتیجه بقاء ذاتاً ممکن می‌گردد، و اگر چنانچه بقاء نداشته باشد به جهت امر عارضی است، و عارض هم ممکن العدم است و اگر وجود عارض مانع واجب بود به همین مقدار عمر نیز نمی‌توانست باقی بماند. نتیجه این که حرف برخی از اطباء که گفته‌اند: عمر انسان از (۱۲۰) سال فراتر نمی‌رود باطل است.^۱

شیخ مجتبی قزوینی خراسانی در استدلال عقلی و فلسفی بر ضرورت وجود شخص طویل العمر در خارج می‌گوید: «طبق قواعد فلسفه و حکمت هر طبیعتی که قابل زیاده و نقصان در عالم موجود است باید فرد کامل آن طبیعت در خارج موجود باشد؛ زیرا هر طبیعتی طالب کمال نهایی خود است. مطابق این قاعده تعدادی از مسائل فلسفی پایه‌گذاری شده است که از جمله آن‌ها وجود فرد کامل در بین بشر به اسم (نبی) یا (حکیم) است.

و مطابق این قانون نیز که با برهان به اثبات رسیده است، قابلیت زندگی و عمر بشر دارای مراتب متعددی در خارج است. عمر (۱۰۰۰) یا (۲۰۰۰) سال را نمی‌توان نهایت مرتبه امکان زندگانی به طور یقین دانست، بلکه ممکن است که بیش از این مقدار باشد. با قطع نظر از این قانون، طول عمر مطابق نظر برخی از افراد خلاف طبیعت موجودات نیست؛ زیرا واضح است که عمر هر فردی تابع صحت قوای مزاجی اوست، هر مقدار که مزاج او سالم‌تر و قوای او قوی‌تر باشد، موجبات بقا و ازدیاد عمر او بیشتر است...»^۲.

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۴۲. ۲. بیان القرآن، ج ۵، ص ۱۱ - ۱۲.

سلسله کتب چاپ شده از مؤلف پیرامون مهدویت

- ۱ - تولد حضرت مهدی علیه السلام
- ۲ - امامت در سنین کودکی
- ۳ - امامت و غیبت
- ۴ - غیبت صغری
- ۵ - غیبت کبری
- ۶ - وظایف ما در عصر غیبت
- ۷ - اماکن مقدسه مرتبط با حضرت مهدی علیه السلام
- ۸ - بررسی دعای ندبه
- ۹ - دکترین مهدویت تنها راه نجات بشر
- ۱۰ - دفاع از مهدویت
- ۱۱ - فلسفه حکومت عدل جهانی
- ۱۲ - نظریه پردازی درباره آینده جهان
- ۱۳ - منجی از دیدگاه ادیان
- ۱۴ - وجود امام مهدی علیه السلام از منظر قرآن و حدیث
- ۱۵ - وجود امام مهدی علیه السلام در پرتو عقل
- ۱۶ - مهدویت و جهانی سازی
- ۱۷ - قرآن و ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۱۸ - علایم ظهور
- ۱۹ - هنگامه ظهور
- ۲۰ - حکومت حضرت مهدی علیه السلام در عصر ظهور

فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

- ۱- قرآن کریم (دوری، کپی، جیبی)
- ۲- کلیات مفاتیح الجنان (دوری، جیبی)
- ۳- منتخب مفاتیح الجنان (جیبی)
- ۴- نهج البلاغه (دوری، جیبی)
- ۵- صحیفه سجاده
- ۶- ادعیه و زیارات امام زمان (علیه السلام)
- ۷- آئینه اسرار
- ۸- آثار گناه در زندگی و راه جبران
- ۹- آخرین پناه
- ۱۰- آخرین خورشید پیدا
- ۱۱- آشنایی با چهارده معصوم (۲۱)
- ۱۲- آقا شیخ مرتضی زاهد
- ۱۳- آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم)
- ۱۴- ارتباط با خدا
- ۱۵- از زلال ولایت
- ۱۶- اسلام شناسی و پاسخ به شبهات
- ۱۷- امامت، غیبت، ظهور
- ۱۸- امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام
- ۱۹- امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق
- ۲۰- امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه (علیها السلام) (دوری)
- ۲۱- امام رضا (علیه السلام) در رزمگاه ادیان
- ۲۲- امام شناسی و پاسخ به شبهات
- ۲۳- انتظار بهار و یاران
- ۲۴- انتظار و انسان معاصر
- ۲۵- اهمیت اذان و اقامه
- ۲۶- با اولین امام در آخرین پیام
- ۲۷- بامداد بشریت
- ۲۸- بهتر از بهار/ کودکی
- ۲۹- پرچمدار تینوا
- ۳۰- پرچم هدایت
- ۳۱- پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و تروزیسم و خشنونت طلبی
- ۳۲- پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و جهاد و برده داری
- ۳۳- پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و حقوق اقلیت ها و ارتداد
- ۳۴- پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و حقوق زن
- ۳۵- پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و صلح طلبی
- ۳۶- تاریخ امیر المؤمنین (علیه السلام) / دو جلد
- ۳۷- تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) / دو جلد
- ۳۸- تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی)
- ۳۹- تاریخ سید الشهداء (علیه السلام)
- ۴۰- تجلیگاه صاحب الزمان (علیه السلام)
- ۴۱- تشریف یافتگان (چهار دفتر)
- ۴۲- جلوه های پنهانی امام عصر (علیه السلام)
- ۴۳- چهارده گفتار / ارتباط معنوی با حضرت مهدی (علیه السلام)
- ۴۴- چهل حدیث / امام مهدی (علیه السلام) در کلام امام علی (علیه السلام)
- ۴۵- چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)
- ۴۶- حضرت مهدی (علیه السلام) قروغ تابان ولایت
- ۴۷- حکمت های جاوید
- ۴۸- ختم سوره های یس و واقعه
- ۴۹- خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)
- ۵۰- خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)
- ۵۱- خوشه های طلایی (مجموعه اشعار)
- ۵۲- دار السلام
- ۵۳- داستان هایی از امام زمان (علیه السلام)
- ۵۴- داغ شقایق (مجموعه اشعار)
- ۵۵- در انتظار منجی (روسی)

- ۵۶- در جستجوی نور
- ۵۷- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهدی)
- ۵۸- دفاع از حریم امامت و ولایت (منتظرهای پیشاور)
- ۵۹- دلشده در حسرت دیدار دوست
- ۶۰- دین و آزادی
- ۶۱- رجعت یا حیات دوباره
- ۶۲- رسول ترک
- ۶۳- روزنه‌هایی از عالم غیب
- ۶۴- زیارت ناحیه مقدسه
- ۶۵- سبحان رحمت
- ۶۶- سخنرانی مراجع در مسجد جمکران
- ۶۷- سرود سرخ انار
- ۶۸- سقا خود تشنه دیدار
- ۶۹- سلفی‌گری (و هایت) و پاسخ به شبهات
- ۷۰- سیاحت غرب
- ۷۱- سیاهی امام مهدی علیه السلام در شعر عربی
- ۷۲- سیاهی جهان در عصر امام زمان علیه السلام (درمندی)
- ۷۳- سیاهی مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی
- ۷۴- شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه التوسع العالمی)
- ۷۵- شمس و زاء السحاب / عربی
- ۷۶- صبح فرا می‌رسد
- ۷۷- ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۷۸- عاشورا تجلی دوستی و دشمنی
- ۷۹- عریضه نویسی
- ۸۰- عطر سب
- ۸۱- عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی
- ۸۲- علی علیه السلام مروارید ولایت
- ۸۳- علی علیه السلام و پایان تاریخ
- ۸۴- غدیر خم (روسی، آذری لاتین)
- ۸۵- غدیرشناسی و پاسخ به شبهات
- ۸۶- فتنه و هایت
- ۸۷- فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام
- ۸۸- فریاد درس
- ۸۹- فرهنگ اخلاق
- ۹۰- فرهنگ تربیت
- ۹۱- فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (بخش)
- ۹۲- فوز اکبر
- ۹۳- فریاد درس
- ۹۴- قصه‌های تربیتی
- ۹۵- کرامات المهدی علیه السلام
- ۹۶- کرامت‌های حضرت مهدی علیه السلام
- ۹۷- کمال الدین و تمام النعمة (درجده)
- ۹۸- کهنکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)
- ۹۹- گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)
- ۱۰۰- گفتمان مهدویت
- ۱۰۱- گنجینه نور و برکت، ختم صلوات
- ۱۰۲- مام فضیلت‌ها
- ۱۰۳- مشکاة الانوار
- ۱۰۴- مفرد مذکر غائب
- ۱۰۵- مکیال المکارم (درجده)
- ۱۰۶- منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ
- ۱۰۷- منجی موعود از منظر نهج البلاغه
- ۱۰۸- منشور نینوا
- ۱۰۹- موعودشناسی و پاسخ به شبهات
- ۱۱۰- مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات
- ۱۱۱- مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی
- ۱۱۲- مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۲ بخار، درجده
- ۱۱۳- مهربان‌تر از مادر / نوجوان
- ۱۱۴- مهر بیکران
- ۱۱۵- میثاق منتظران (شرح زیارت‌نامه)
- ۱۱۶- ناپیدا ولی با ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالی)
- ۱۱۷- نجم الثاقب
- ۱۱۸- نجم الثاقب (درجده)
- ۱۱۹- ندای ولایت

- ۱۲۰ - نشانه‌های ظهور او
- ۱۲۱ - نشانه‌های یار و چکامه انتظار
- ۱۲۲ - نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات
- ۱۲۳ - نماز شب
- ۱۲۴ - نهج الکرامه محمد و نوبت‌های امام حسین علیه السلام
- ۱۲۵ - و آن که دیرتر آمد
- ۱۲۶ - واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات
- ۱۲۷ - وظایف منتظران
- ۱۲۸ - ویژگی‌های حضرت زینب علیها السلام
- ۱۲۹ - هدیه احمدیه / احیی، بی‌جی
- ۱۳۰ - همراه یا مهدی منتظر
- ۱۳۱ - یاد مهدی علیه السلام
- ۱۳۲ - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)
- ۱۳۳ - ینابیع الحکمة / عربی - پنج جلد

جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران مکاتبه و یا با شماره
تلفن‌های ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۲۵۱ تماس حاصل نمایید.

کتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می‌گردد.

سایر نمایندگی‌های فروش:

تهران: ۶۶۹۲۸۶۸۷، ۶۶۹۳۹۰۸۳ - ۲۱

یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۲ - ۶۲۸۰۶۷۱ - ۳۵۱

فریدونکمار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۱۲۲